

## رژیم صهیونیستی و اصلاحات ارضی شاه

دکتر سید حمید روحانی [۱]

فصلنامه ۱۵ خرداد ، شماره ۳ ، بهار ۱۳۸۴ ، دوره سوم ، سال دوم

با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خورشیدی، پیوستگی ایران و آمریکا در زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی و اطلاعاتی، فصل تازه‌ای یافت. همراه با کودتا کارشناسان اقتصادی، مستشاران نظامی، نیز نمایندگان برخی از کمپانی‌ها و مقامات بلند پایه‌ی آمریکا، سیل‌آسا به طرف ایران سرازیر شدند [۲] و در راه به دست گرفتن شریان حیاتی کشور و استواری رشته‌ی وابستگی همه جانبه‌ی رژیم شاه به آمریکا، طرح‌ها و نقشه‌هایی را در دست بررسی و ارزیابی قرار دادند و ایران را به دستینه‌ی یک سلسله پیمان‌ها و قراردادهای اسارت بار کشانیدند. در ۱ مرداد ۱۳۳۳ میان ایران و نماینده‌ی هفت شرکت بزرگ نفتی (پنج شرکت آمریکایی، یک شرکت انگلیسی و هلندی و یک شرکت فرانسوی) که کنسرسیوم بین‌المللی نفت نامیده می‌شد، قراردادی بسته شد. این قرارداد را از سوی ایران، علی امینی (وزیر دارایی دولت کودتا) و از سوی کنسرسیوم، «هوارد پیچ» آمریکایی امضا کردند. بنابراین قرارداد کار اکتشاف، استخراج، پالایش و فروش نفت و گاز به شرکت‌های نفتی یاد شده واگذار شد. به دنبال آن، رژیم شاه در سال ۱۳۳۴ برای هرچه بیشتر وابسته کردن ایران، به پیمان نظامی بغداد که میان چهار کشور انگلستان، ترکیه، پاکستان و عراق و با نظارت آمریکا پدید آمده بود، پیوست.

مقام‌های آمریکایی در پی سلطه بر ایران و چیرگی بر منابع نفتی و دیگر شریان‌های اقتصادی، توطئه، گسترده‌ای را در راه اسلام‌زدایی آغاز کردند. همراه با سرازیر شدن سیل سلاح و مهمات به ایران [۳] و حضور کارشناسان، مستشاران و مهره‌های جاسوس پرور آمریکا در میان ایرانیان، رواج فرهنگ فاسد غربی، بی‌بند و باری اخلاقی، تبلیغات زهرآگین بر ضد اسلام و ارزش‌های دینی، کشانیدن نسل جوان به پوچی و بی‌فرهنگی، غرب‌گرایی، از خود بیگانگی، گرایش به مسایل جنسی و مواد مخدر، رشوه خواری، دزدی، جاسوسی و پادویی برای بیگانگان - به ویژه در میان درباریان و نظامیان - بالا گرفت و ابعاد گسترده‌ای یافت. آورده‌اند که:

... فرماندهان ارتش که بی‌ملاحظه از فروشندگان خارجی اسلحه و مهمات رشوه می‌گرفتند، در معاملات درون مرزی نیز گوی سبقت را از همه‌ی دزدان و باج‌گیران آریامهری که شهرت جهانی داشتند، ربوده بودند. آنها از خرید ساده‌ترین مواد اولیه و خوراکی مورد نیاز نیروهای مسلح گرفته تا حمل بار و مزایده‌ی رستوران‌های ارتش، نظافت ساختمان‌ها و تعمیرات جزئی تا امضای قراردادهای ساختمانی و ایجاد پایگاه‌ها و فرودگاه‌ها، حق و حساب دریافت می‌کردند... در پیشاپیش دزدان و دلالان اسلحه، اعضای «جلیل» خاندان سلطنت قرار داشتند [۴]...

نگرانی و چاره‌اندیشی آمریکا

آمریکا با آنکه خود را در ایران یکه تاز می‌پنداشت و همه‌ی منابع زیرزمینی و روزمینی این سرزمین زرخیز و پهناور را به یغما می‌برد و با چیره کردن رژیم دیکتاتوری شاه بر ملت ایران، نفس‌ها را بریده و قلم‌ها را شکسته بود، از خیزش و خروش مردمی سخت اندیشناک بود و آینده‌ی ایران را برای آز و نیاز استعماری خود روشن و هموار نمی‌دید و می‌دانست که مردم ناخشنود، ستم‌دیده و سرکوب شده، دیر یا زود در برابر تجاوز بیگانگان و زور و فشار خودکامگان، با آگاهی بیشتر، از خود واکنش نشان خواهند داد و با

صدای رساتر به پرخاش جویی برخوانند خاست.

امریکا با آزمون دگرگونی‌ها و درگیری‌های مردمی در برخی از کشورها، به خوبی دریافته بود که طبقه‌های محروم و ستم‌دیده‌ی اجتماع مانند کشاورزان، کارگران و... اگر آگاهی سیاسی بیابند و به پا خیزند، رام و آرام کردن آنان، به آسانی شدنی نیست و هم‌اینان می‌توانند نیروی شکست‌ناپذیری برای جنبش‌ها، شورش‌ها، انقلاب‌ها و پایگاه‌رخنه‌ناپذیر رهبران انقلاب‌های اجتماعی به شمار آیند. از این رو، سیاستمداران امریکایی در پی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و سلطه بر ایران، بر آن شدند در راه خواب و خام کردن مردم ایران و دل خوش کردن آنان، به یک سلسله طرح‌های فریبنده دست بزنند و رژیم دست‌نشانده‌ی خود را اصلاح طلب، «رعیت‌پرور»!، دلسوز و میهن‌پرست بنمایانند و بدین گونه از ژرفایی شکاف میان مردم و رژیم شاه تا پایه‌ای بکاهند. آورده‌اند که: به رغم تحکیم موفقیت آمیز رژیم جدید ایران (رژیم کودتا)، نگرانی سیاست‌سازان امریکا از اینکه ناآرامی سیاسی شاید به زودی دوباره سر بر کند، بر جا ماند. این نگرانی‌ها در ۱۹۵۶ و ۱۹۵۷ (۱۳۳۷) هنگامی که توفان ملیت‌گرایی خاورمیانه را روفت، به سرعت رشد کرد. رهنمودهای متعددی از شورای امنیت ملی درباره‌ی ایران به رشد ناآرامی سیاسی اشاره می‌کرد و توصیه می‌کرد که حکومت ایران برای اقدام به اصلاحات سیاسی و اقتصادی تحت فشار قرار گیرد. در ۱۹۵۸ پس از چندین گزارش توطئه‌ی کودتا و سقوط سلطنت عراق در ژوئیه ۱۹۵۸، سیاست‌گذاران امریکا باز هم بیشتر گوش به زنگ اوضاع سیاسی داخلی ایران شدند. یک بررسی سیا در تاریخ نوامبر ۱۹۵۸ اظهار می‌کرد شاه اگر برنامه‌ی اصلاحات را آغاز نکند «طرف یکی دو سال» سقوط خواهد کرد. واکنش شورای امنیت ملی رهنمود جدیدی در مورد ایران در نیمه‌ی نوامبر بود که با رمز NSC - ۵۸۲۱/۱ مشخص شده و خواهان تغییرات عمده در سیاست امریکا بود. این رهنمود اظهار می‌داشت پایگاه عمده‌ی پشتیبانی از شاه، زمین‌داران بزرگ و وابستگان تجاری محافظه کار آنها، رده‌های بالای دیوان سالاری دولتی و افسران ارشد ارتش هستند و رشد ناآرامی ناشی از بیداری انتظار مردمی برای اصلاح ساختار عتیقه‌شده‌ی اجتماعی، اقتصادی و سیاسی ایران است. NSC - ۵۸۲۱/۱ با این استدلال که احتمال نمی‌رود شاه به ابتکار خود دست به اصلاحات بزند، راهنمایی می‌کرد که وی تحت فشار قرار داده شود و با گروه مخالف غیر کمونیستی که احتمالاً ظهور کند تماس برقرار گردد. NSC - ۵۸۲۱/۱ توصیه می‌کرد اگر شاه نتوانست اصلاحات را عملی کند، ایالات متحده آمادگی آن را داشته باشد که یگانگی خود با وی را کاهش داده و از یک حکومت جانشین پشتیبانی کند [۵]... سیاستمداران امریکا و کارشناسان C.I.A این واقعیت را به درستی دریافته بودند که رژیم شاه پایگاه مردمی ندارد و با دلارهای امریکا و توطئه‌چینی‌های پشت پرده‌ی جاسوسان زبردست سیا و همیاری مالکان بزرگ، تاج و تخت از دست رفته‌ی خود را باز یافته و برگرده‌ی ملت ایران سوار شده است. بی‌تردید رژیمی که از پشتیبانی مردم برخوردار نباشد، با کوچک‌ترین رویداد پیش‌بینی نشده از هم فرو می‌پاشد و از میان می‌رود و با سرنگونی رژیم دست‌نشانده، زمینه‌ی غارتگری و سلطه‌ی استعماری ابرقدرت‌هایی که به مزدوران بی‌اراده‌ی خود تاج و تخت می‌بخشند، چه بسا از میان برود و آنان را با خطرهای توفان‌زا و جبران‌ناپذیری روبه‌رو کند. از این رو، در پی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌بینیم که مأموران ویژه‌ی امریکایی که با نام رمز NSC - ۵۸۲۱/۱ خوانده می‌شدند - بنابر آنچه در گزارش بالا آمده است - برای پیش‌گیری از به خطر افتادن منافع امریکا در ایران، سه پیشنهاد کرده‌اند:

۱. شاه را برای انجام یک سلسله کارهای فریبنده، به ظاهر سازنده و به اصطلاح «اصلاحات» زیر فشار بگذارند تا از این راه ملت ایران را خواب و خام کرده از شورش و خیزش بر ضد رژیم شاه و سرانجام، امریکا بازدارند.
۲. با مخالفان «غیر کمونیستی» رژیم شاه، ارتباط برقرار کنند و کسانی را که در میان مخالفان، زمینه‌ی سازش، کنار آمدن و سرسپردگی دارند، شناسایی و نشان کنند و برای روز «مبادا» در آستین نگه‌دارند؛ تا اگر روزی مخالفان توانستند در برابر رژیم شاه، سر بلند کنند و به گفته‌ی آنان «احتمالاً ظهور کنند»، امریکا مهره‌هایی در میان آنان داشته باشد، تا از آنان چهره بسازد و برای رسیدن آنان به قدرت و در دست گرفتن زمام امور کشور، به نقشه‌ها و توطئه‌هایی دست بزند.
۳. اگر شاه توانایی و یا آمادگی برای دست زدن به «اصلاحات» را نداشت، امریکا برای از دست ندادن منافع سرشار خود در ایران، از پشتیبانی شاه دست بکشد و «از یک حکومت جانشین پشتیبانی کند»!

این پیشنهاد در دوره‌ی زمامداری آیزنهاور به شکل جدی و ریشه‌ای از طرف مقامات امریکایی دنبال نشد و «... کار چندانی درباره‌ی بحران رشد یابنده‌ی ایران انجام نگرفت. برنامه‌های کمک نظامی و اقتصادی امریکا توسعه یافت. به سفیر امریکا و سرپرست شعبه‌ی سیا در تهران توصیه شد، به شاه در مورد اصلاحات فشار آورند و یک هیئت عالی رتبه با پیامی مشابه به ایران رفت (آوریل ۱۹۵۹) در حالی که رییس شعبه‌ی سیا با شاه گفتگوهای مکرری درباره‌ی اصلاحات انجام داد. سفیر ظاهراً تمایلی به این کار نداشت. به علاوه خود آیزنهاور در دسامبر ۱۹۵۹ (۱۳۳۸) با شاه ملاقات کرد اما ظاهراً قضیه‌ی اصلاحات را پیش نکشید [۶]...»

هدف از رفرم ارضی

این ارزیابی‌ها و پیش‌بینی‌ها نتوانست از هراس و وحشت امریکا از خطرهایی که منافع استعماری آن ابرقدرت را در ایران تهدید می‌کرد، بکاهد. اوضاع ایران و جهان در واپسین سال‌های دهه‌ی ۱۳۳۰ خورشیدی و رویدادهای انقلابی در گوشه و کنار جهان - به ویژه در خاورمیانه - امریکا را نسبت به منافع خویش در ایران و سرنوشت رژیم شاه بیش از پیش نگران می‌کرد و بر آن می‌داشت که به چاره‌جویی پردازد و پیش از آنکه مجال از دست برود، راه‌گریزی بیابد. به اوضاع و شرایط جهانی و رویدادهای انقلابی آن روز که مابه‌ی نگرانی بیشتر امریکا نسبت به ایران می‌شد، می‌توان این‌گونه گذر کرد:

۱. پیروزی خیره‌کننده و شگفت‌آور مسلمانان به پاخاسته و انقلابی الجزایر بر نیروهای سرایا مسلح فرانسه و بیرون راندن ذلت‌بار فرانسوی‌ها از آن کشور نیز شکست تلخ امریکا در کوبا، زنگ خطر را در گوش امریکایی‌ها به صدا درآورد. این‌گونه دگرگونی‌ها نشان می‌داد که ابرقدرت‌ها در برابر اراده‌ی ملت‌ها سخت آسیب‌پذیرند و تکنولوژی‌های پیچیده‌ی جنگی و سلاح‌های پیشرفته و کشنده‌ی نظامی در برابر خشم و خروش و خواست توده‌ها و ایمان و اراده‌ی پولادین و شکست‌ناپذیر ملت‌ها، نمی‌تواند کارایی بایسته داشته باشد و «حرف آخر را بزند».

۲. آگاهی‌های دینی و سیاسی ملت مسلمان ایران و اعتراض‌های پی‌گیر گویندگان اسلامی در سنگر مساجد، هر روز رو به افزایش بود. پیشوایان اسلامی و مردم رشد یافته و فروهیده که با رواج فرهنگ فاسد غرب، توطئه‌های ضد اسلامی و غارت ثروت کشور روبه‌رو بودند، ناخشنودی خود را در مراسم و منابر مذهبی و زمزمه‌های انتقاد آمیز در محافل خودمانی مطرح و دنبال می‌کردند و خشم و نگرانی خود را نسبت به رژیم شاه و بیگانگانی که ایران را جولانگاه خود قرار داده بودند، نشان می‌دادند. این ناخشنودی‌ها و اعتراض‌های فزاینده از دید امریکایی‌ها و کارشناسان آنان که در ایران حضور داشتند، پوشیده نمی‌ماند و بر نگرانی آنان می‌افزود.

۳. بحران اقتصادی که در سال‌های پایانی دهه ۱۳۳۰ ایران را فراگرفته بود، کسری بودجه، کاهش ذخایر ارز خارجی، تهی شدن خزینه‌ی دولت و... از انفجاری زودرس خبر می‌داد و آینده‌ای تاریک و توفان‌زا را در برابر دیدگان امریکایی‌ها به نمایش می‌گذاشت.

۴. ظهور و گسترش «ناصریسم» در منطقه خاورمیانه، کودتای عبدالکریم قاسم در عراق که رژیم پادشاهی را در آن کشور برانداخت (۱۳۳۷) رژیم شاه را با بی‌ثباتی و نااستواری بیشتری روبه‌رو می‌کرد و منافع استعماری امریکا را در ایران بیشتر به خطر می‌افکند.

۵. پیش‌بینی «خروشچف» نخست‌وزیر آن روز شوروی درباره‌ی ایران که به شکل سرگوشی با برخی از سیاستمداران در میان گذاشته بود، نگرانی کاخ سفید را در مورد ایران فزونی می‌بخشید. نامبرده در یک گفتگوی پنهانی با خرسندی و شادمانی، انقلاب مارکسیستی را در ایران نوید داده و چنین پیش‌بینی کرده بود: «... به زودی ایران به خاطر فقر مردم و فساد حکومت شاه، به

سوي انقلاب مارکسيستي پيش مي‌رود و ديري نمي‌پايد که مانند سيب رسیده به دامن شوروي فرو مي‌افتد.»! اين دید نارس و پيش‌بینی رؤیايی خروشچف، مقامات امريکايي به ویژه رييس جمهور آن روز امريکا جان اف. کندی را سخت نگران و آشفته کرد و بر آن داشت که با به کارگيري شگردها و ترفندهايي از فرو افتادن ايران در کام «رقیب» پيش‌گيري کند. در اين باره آورده‌اند:

... تقريبا کمتر از يك ماه پس از آنکه کندی برنامه‌ي اتحاد براي پيشرفت را اعلام داشت، در مورد استواري پایگاه سياسي پهلوي در ايران احساس نگراني کرد. علت هم آن بود که «والتر لپمن» او را در جریان گفتگويي قرار داد که با نيکیتا خروشچف، نخست وزير وقت شوروي در ویلاي او در سواحل دريای سیاه انجام داده بود. در اين گفتگو خروشچف ايران را نمونه‌ي کشوري دانسته بود که با وجود ضعيف بودن حزب کمونيست در آن، به خاطر فقر توده‌ي مردم و فساد در حکومت شاه، به سوي انقلاب پيش مي‌رود: «اگر ادعا کنید که شاه را کمونيست‌ها سرنگون مي‌سازند، ما با خوشحالي اين فکر را در سراسر دنيا تبليغ خواهيم کرد که مردم پيشرفته‌ي ايران به اين تشخيص رسيدند که ما رهبر پيشرفته‌ي بشریت هستيم»... جان اف. کندی براي مبارزه (با شوروي) به پا خاست و در اين اقدام، ايران را به عنوان همان کشوري که امريکا مي‌تواند در آن برنامه‌هاي اصلاحات خود را به اجرا درآورد، انتخاب نمود [۷]...

اين رویدادها و جريان‌ها که برشمرديم، انگیزه و مايه‌ي اصلي مقامات امريکايي در راه فشار به شاه، براي دست زدن به «اصلاحات ارضي» و ديگر رفرم‌ها بود. جان اف. کندی با دریافت گزارش‌هاي محرمانه از اوضاع ايران و منطقه، به مطالعه و بررسی طرح پيشنهادي NSC - ۵۸۲۱/۱ پرداخت و براي پياده کردن آن، نه تنها در ايران بلکه در همهي کشورهاي وابسته به امريکا، شتاب زده دست به کار شد. او با آزمون از انقلاب الجزاير، دگرگوني در کوبا و ديگر رویدادهاي انقلابي در گوشه و کنار جهان، اين واقعیت را به درستي دریافته بود که رژیم‌هاي دست نشانده را تنها با سرنیزه نمي‌توان سر پا نگه داشت و به دست آنها نقشه‌ي غارت ثروت ملت‌ها و سرمايه‌ي کشورها را دنبال کرد. امريکا مي‌دانست رژیم‌هايي که در ميان ملت خود بدنام، بي‌آبرو و اعتبارند و پایگاهي در ميان توده‌ها ندارند، دير يا زود با خيزش و خروش مردمی روبه‌رو خواهند شد و از ميان خواهند رفت. او راه چاره را در اين مي‌دید که رژیم‌هاي وابسته به امريکا در کنار به کار گرفتن شيوه‌ي پليسي، سرنیزه و سرکوب، به يك سلسله کارهاي رفرميستي و فریبنده دست بزنند و توده‌هاي پا برهنه، ستم‌دیده و زیر فشار را با طرح‌هاي نمايشي و برنامه‌هاي به ظاهر «اصلاحي»! به سوي خود بکشانند و در آنان «اميدواري پديد آورند»! و بدین گونه راه انفجار و انقلاب مردمی را ببندند و يا دست کم آن را به عقب بيندازند. جان اف. کندی در پيام خود به کنگره‌ي امريکا در سال ۱۳۴۰ خورشیدی (۲۵ مه / ۱۹۶۱ میلادی) اين دید و دکترین خود را این‌گونه بازگو کرد:

... پيمان نظامي نمي‌تواند به کشورهايي که بي‌عدالتي اجتماعي و هرج و مرج اقتصادي راه خرابکاري را در آنها باز کرده، کمک نمايد. امريکا نمي‌تواند به مشکلات کشورهاي کم رشد فقط از نظر نظامي توجه کند... اين امر، خاصه در مورد کشورهاي کم توسعه که به ميدان بزرگ مبارزه تبديل شده‌اند، صادق است و به همین جهت است که بايد پاسخ ما به خطراتي که متوجه اين کشورها است، جنبه‌ي خلاق و سازنده داشته باشد. ما مي‌خواهيم در اين کشورها اميدواري پديد آيد... اگر ما به مشکلات ملت‌ها فقط از نظر نظامي توجه کنیم، مرتکب اشتباه عظيمي خواهيم شد. زیرا هيچ مقدار اسلحه و قشوني نمي‌تواند به رژیم‌هايي که نمي‌خواهند يا نمي‌توانند اصلاحات اجتماعي کنند و هرج و مرج اقتصادي مشوق قيام و رخنه و خرابکاري است، کمک کند. ماهرانه‌ترين مبارزات ضد پارتيزاني نمي‌تواند در نقاطي که مردم محلي گرفتار بي‌نوایي هستند و به اين جهت از پيشرفت خرابکاران نگراني ندارند، با موفقیت روبه‌رو گردد. از طرف ديگر هيچ نوع خرابکاري نمي‌تواند مللي را که با اطمینان به خاطر جامعه بهتر مي‌کوشند، فاسد کند. اين عقیده‌ي ماست. [۸]

جان اف. کندی با اعتراف به اینکه توان نظامي و تسليحاتي نمي‌تواند مردم به پا خاسته را از صحنه بيرون براند و به عقب نشيني وادارد، بر اين باور بود که «رفرم از بالا» به دست رژیم‌هاي وابسته، مي‌تواند ملت‌ها را از دست زدن به خيزش سياسي، انقلابي و ضد ديکتاتوري باز دارد و به گفته‌ي او «اميدواري پديد آورد». از اين رو، به رژیم‌هاي دست نشانده‌ي خود در کشورهاي وابسته فشار آورد که رفرم ارضي و ديگر رفرم‌هاي به اصطلاح اصلاحی را با شتاب هرچه بيشتري در دست اجرا قرار دهند. او به راستي

گمان می‌کرد که اصلاحات از بالا، به ویژه «اصلاحات ارضی» درمان همه‌ی دردها، ناپسامانی‌ها و نارسایی‌های کشورهای عقب‌نگه داشته شده و وابسته است!

شاه و بیشتر درباریان او که از مالکان بزرگ و فئودال‌های نامدار ایران بودند و به نیروی نظامی و دستگاه جاسوسی و به اصطلاح امنیتی خود، سخت می‌بالیدند، در آغاز به این رفرم امریکایی روی خوش نشان ندادند و تاج و تخت و سلطنت خود را تا آن پایه استوار و ریشه‌دار می‌پنداشتند که به این‌گونه طرح‌ها و برنامه‌های فریب‌کارانه، خود را نیازمند نمی‌دیدند. آنها بر این باور بودند که با تکیه بر سرنیزه و نیروی پلیسی و دستگاه مخوف «ساواک» نیز با پشتیبانی مالی، تسلیحاتی و سیاسی امریکا، هر جنبش و حرکتی را چه از سوی کشاورزان - کارگران و چه از جانب دیگر نیروهای مردمی باشد، می‌توانند بی‌درنگ در نطفه خفه کنند و منافع خود و امریکا را پاس دارند.

این طفره رفتن و سرکش‌ی شاه از دید امریکایی‌ها پوشیده نماند و مایه‌ی ناخرسندی آنان از رژیم شاه شد. دیپلماسی امریکا، سیاست فشار سیاسی روی شاه را در پیش گرفت. جان اف. کندی بر آن شد که هر سه طرح پیشنهادی NSC - ۵۸۲۱/۱ را بر ضد شاه به کار گیرد: رژیم شاه را برای پیاده کردن رفرم امریکایی «انقلاب سفید»! زیر فشار بگذارد، مخالفان آن رژیم را توانایی سیاسی ببخشد و چهره‌ای را به عنوان «آلترناتیو» شاه به صحنه آورد.

از این رو، «جبهه ملی» که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ سر در لاک خود فرو برده و سالیان درازی چشم به راه دگرگونی در سیاست امریکا نشسته بود، در سال ۱۳۳۹ چراغ سبزی از کاخ سفید دریافت کرد و بی‌درنگ به صحنه آمد و برای نخستین بار پس از کودتای ۲۸ مرداد، میتینگ در میدان جلالیه برگزار کرد و خودی نشان داد.

از طرف دیگر، امریکا علاقه‌مندی خود را به نخست وزیر علی امینی به شاه اعلام کرد تا به او برساند که امریکا در سیاست خود برای وادار کردن رژیم‌های وابسته به اجرای دکترین کندی و «رفرم از بالا» و دگرگونی به ظاهر اصلاحی در کشور، تا آن پایه جدی و کوشا است که رژیم‌های دست‌نشانده‌ی خود را - اگر با سیاست‌های کاخ سفید همسویی و همخوانی نداشته باشند - بی‌پروا قربانی خواهد کرد و مهره‌های کارآموده‌تری را به جای آنان بر اریکه قدرت می‌نشانند.

دکتر علی امینی دیر زمانی بود که برای روز مبادا در آستین امریکایی‌ها پنهان بود. در سال‌های پایانی دهه‌ی ۳۰، زمزمه‌ها و گزارش‌هایی درباره‌ی زد و بندهای نامبرده با سردمداران کاخ سفید و علاقه‌مندی آنان به احراز پست نخست وزیر از جانب او، به گوش می‌رسید. ساواک نیز چند سال پیش از روی کار آمدن امینی، از زبان دار و دسته‌ی او و دیگر رجال سیاسی، درباره‌ی نقشه‌ی امریکا برای نشانیدن نامبرده بر اریکه قدرت و فشار به شاه برای این منظور، گزارش‌هایی آورده است. در تاریخ ۱۳۳۷/۹/۱۸، ساواک گزارش داده است:

یکی از دوستان نزدیک دکتر علی امینی اظهار داشته مشارالیه قبل از مراجعت به ایران مقدمات زمامداری خود را از نظر سیاست خارجی فراهم نموده و از قول دکتر علی امینی افزوده سیاست‌های غرب با زمامداری وی موافق، ولی شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاه با این امر موافق نیستند و شخصا به سفیر کبیر امریکا گوشزد فرموده‌اند که دکتر امینی قابل اعتماد معظم له نیست. لیکن سفیر کبیر امریکا به شاهنشاه اطمینان داده که دکتر امینی مطیع نظریات ملوکانه خواهد بود و به همین جهت شاهنشاه با مراجعت امینی به ایران موافقت فرموده‌اند.... گوینده‌ی این خبر که از دوستان نزدیک دکتر علی امینی است، زمامداری مشارالیه را تا اواخر سال آینده قطعی دانسته است.

ساواک از زبان دکتر حسن ارسنجان‌ی در تاریخ ۲۸/۱۲/۱۹ آورده است:

... با توجه به وضع سياسي دنيا، اميدوار هستند دكتور اميني تا اواسط ارديبهشت ماه سال آينده به نخست وزير منصوب گردند و دولت امريكا نيز پرداخت كمك‌هاي ارزي به دولت را در گرو زمامداري دكتور اميني نگاه داشته است.  
در گزارش ديگري از ساواك در تاريخ ۱۳۳۹/۶/۷ آمده است:

در محافل سياسي و مطبوعاتي تهران اظهار نظر مي‌شود كه وضع سياسي آينده‌ي ايران، بستگي به انتخابات امريكا دارد و در صورتي كه سناتور كندي به رياست جمهوري امريكا برگزيده شود، در ايران جبهه ملي مورد حمايت دولت امريكا قرار خواهد گرفت و روي همين اصل مقامات عاليه كشور نيز دكتور علي اميني را براي تأمين نظر امريكايي‌ها در صورت موفقيت سناتور كندي ذخيره نگه داشته‌اند و حتي در شرفيابي دكتور علي اميني نيز اين موضوع مطرح / مذاكره قرار گرفته و شاهنشاه نيز با انجام مصاحبه‌ي مطبوعاتي اخير و اظهار عدم رضاييت از انتخابات و عنوان رعايت افكار عمومي مردم، خواسته‌اند نظر مقامات امريكايي را از هم اكنون به آزادي‌خواهي و عقايد ناسيوناليستي خود جلب نمايند.  
از گزارش بالا به دست مي‌آيد كه سياست حزب دموكرات امريكا - در صورت دستيابي به قدرت - حمايت و تقويت «جبهه ملي» بوده است و رژيم شاه براي اينكه دموكرات‌ها پس از به دست آوردن مقام رياست جمهوري امريكا، «جبهه ملي» را بر او تحميل نكنند، دكتور اميني را «براي تأمين نظر امريكايي‌ها در صورت موفقيت سناتور كندي ذخيره نگه داشته است...» و براي جلب نظر مقامات امريكايي (دموكرات‌ها) پيش از آنكه آنان بر اريكه‌ي قدرت در كاخ سفيد تكيه بزنند، با يك سلسله سخنراني‌ها و موضع گيري‌ها كوشيده است كه «زست» آزادي‌خواهانه و دموكرات مابانه به خود بگيرد. ليكن از گزارش ديگر ساواك به دست مي‌آيد كه سياست كندي در ايران «تقويت جناح دكتور اميني و از طرف ديگر حمايت از جبهه ملي است»:

يكي از نزديكان دكتور اميني اظهار داشته كندي با دكتور اميني از نزديك آشناست و پس از شروع به كار، دكتور اميني را تقويت و حمايت خواهد كرد و نيز گفته شده است كه سياست كندي در ايران، تقويت جناح دكتور اميني و از طرف ديگر حمايت از جبهه ملي است.

از مجموع آنچه در اسناد بالا آمده است، به دست مي‌آيد كه امريكا براي سپردن زمام دولت ايران به دست دكتور اميني، ساليان درازي سرمايه‌گذاري و زمينه‌سازي کرده بود و آمدن اميني به ايران، در سال ۱۳۳۷ حساب شده و طبق يك برنامه‌ي از پيش طراحي شده بود. مي‌توان گفت كه امريكايي‌ها از روزي كه يك سلسله برنامه‌ي به ظاهر اصلاحي را در ايران بايستهديدند، اميني را براي پياده كردن طرح‌ها و نقشه‌هاي خود در ايران مناسب يافتند. از اين رو، با شاه در اين زمينه چند سالي گفتگو و كشمكش داشتند و او را براي سپردن زمام دولت به نامبرده زير فشار قرار دادند. شاه چون اصولاً اجراي هرگونه رفرمي را در ايران دوست نداشت و از اميني نيز انديشناك بود، تا آنجا كه توانست از انتصاب او به نخست وزير سر باز زد. ليكن، سرانجام در پي به قدرت رسيدن جان اف. كندي در امريكا، شاه با تلخي و ترش رويي به نخست وزير نامبرده تن در داد و در تاريخ ۱۷ ارديبهشت ۱۳۴۰ او را به نخست وزير منصوب كرد. شاه به دلایلي كه در زير مي‌آيد از اميني نگران و انديشناك بود:

۱. مي‌دانست كه امريكا نامبرده را به عنوان يكي از جانشينان (آلترناتيو) او براي روز مبدا زير ديد دارد.
۲. از بند و بست او با بيگانگان - به ويژه امريكا - براي قدرت نمائي در برابر شاه، با خبر بود.
۳. او را آن طور كه بايد و شايد سرسپرده و فرمانبردار خود نمي‌ديد، بلكه خودسري‌ها و خرده‌گيري‌هاي گاه و بيگاه از او سر مي‌زد كه براي شاه ناخوشايند بود. آورده‌اند:

... معروف است كه اميني كاري کرده بود يا حرفي زده بود كه باعث خشم شاه شده بود، به طوري كه پس از ورود به تهران (در سال ۱۳۳۷ پس از پايان مأموريت او در سفارت ايران در امريكا) شاه به مدت دو هفته او را به حضور نپذيرفت [۹]...  
۴. اميني، نجيب‌زاده و از خويشاوندان نزديك خاندان قاجار، نوه‌ي مظفرالدين شاه و امين الدوله بود.  
۵. ارتباط خود را با عناصري كه با رژيم شاه مخالف بودند، حفظ کرده بود، كه اين نيز بر نگراني شاه مي‌افزود.

اصلاحات ارضي، سريوشي براي انهدام اقتصاد كشاورزي

چنانکه در پیش بازگو شد، انگیزه‌ی کاخ سفید از واداشتن رژیم شاه به رفرم از بالا و دست زدن به «اصلاحات ارضی» فریب توده‌های ناخشنود و ستم‌دیده‌ی ایران، پیش‌گیری از جنبش‌های ضد استعماری و ضد دیکتاتوری و استواری جایگاه غارتگرانه‌ی آمریکا در ایران بود. این واقعیت از پیام جان اف. کندی به کنگره‌ی آمریکا - که گذشت - نیز به دست می‌آید. البته ناگفته نماند که انگیزه‌ی مقامات امریکایی از رفرم ارضی در ایران، تنها به آنچه که در بالا آمد، بسنده نمی‌شد، بلکه نقشه‌ها و اندیشه‌های دیگری نیز در کار بود: مانند فروپاشی بنیاد اقتصادی - به ویژه کشاورزی - پدید آوردن بازار فروش برای کالاهای امریکایی - به ویژه گندم - که در آن روزگار روی دستشان مانده بود، رشد و توسعه‌ی صنایع مونتاژ و وابسته، کوچ دادن کشاورزان و روستاییان به شهرها و تأمین نیروی کار ارزان برای صنایع مونتاژ، فروپاشی نظام روستایی و شهری و از میان بردن فرهنگ اصیل سنتی و ملی و... از دیگر انگیزه‌ها و دسیسه‌هایی بود که از سوی آمریکا دنبال می‌شد.

امریکایی‌ها از روزی که در عرصه‌ی سیاسی جهان پدیدار شدند، سیاست خرد کردن استقلال اقتصادی کشورهای جهان را در سرلوحه‌ی برنامه‌ی استعماری خود قرار دادند. چنانکه پیش از آمریکا، انگلستان نیز همین سیاست را دنبال می‌کرد. آنها به خوبی دریافته‌اند که به دنبال از میان رفتن استقلال اقتصادی یک کشور، استقلال سیاسی نیز خواه ناخواه فرومی‌ریزد و در برابر، اگر کشورها در زمینه‌ی اقتصادی بتوانند روی پای خود بایستند و یا دست کم اقتصادی رو به رشد داشته باشند، سلطه بر این‌گونه کشورها دشوار و گاهی ناشدنی است. کشورها از دید اقتصادی هر چه ناتوان‌تر، زمین‌گیرتر و نیازمندتر باشند، چیرگی جهان‌خواران را آسان‌تر می‌پذیرند و به ذلت، اسارت و وابستگی بهتر تن در می‌دهند. از این رو، امریکایی‌ها با واداشتن شاه به رفرم ارضی، توانستند کشاورزی ایران را - که روزگاری تنها یک استان آن، غله‌ی کشور را تأمین می‌کرد - از میان ببرند و وابستگی اقتصادی به آمریکا را گسترش دهند. چنانکه برخی از اهل نظر نیز گفته‌اند:

... گروهی از صاحب نظران و علاقه‌مندان به مسایل اجتماعی، عامل اصلی اصلاحات ارضی را امپریالیسم جهانی و سیاست‌های پس از جنگ آمریکا در کشورهای جهان سوم معرفی می‌کنند... اصلاحات ارضی ایران در دهه‌ی ۱۳۴۰ در واقع بخشی از آن سیاست جهانی امپریالیسم آمریکا به شمار می‌رفت... جامعه‌ی روستایی ایران در سال‌های قبل از ۱۳۴۱ حدود هفتاد درصد کل جمعیت کشور را در برداشت و به صورت جامعه‌ی بسته‌ی خودکفا بود که علاوه بر نیازهای خویش، نیازهای غذایی کل کشور را تأمین می‌کرد. آمریکا برای تحکیم سلطه‌ی خویش در ایران نیاز داشت به طریقی نفوذ خود را در این بخش عظیم جمعیت کشور نیز گسترش دهد. در تعقیب این سیاست، آمریکا با هدف تخریب کشاورزی و در نتیجه ایجاد وابستگی غذایی و ایجاد بازار مصرف گسترده‌تر کالاهای وارداتی، از همان سال‌های نخست پس از کودتا، پایه‌های در هم ریختن این نظام را بنا نهاد. در حقیقت مأموریت عمده‌ی اصل ۴ ترومن در ایران، بیشتر سیاست تخریبی آمریکا در بخش کشاورزی بود [۱۰]...

... اجرای این اصلاحات به زودی منجر به بستگی این کشورها به آمریکا گردید و موجب تنزل محصولات محلی برای تغذیه‌ی مردم بومی گردید و در نتیجه موجب افزایش واردات مواد غذایی و دخالت در امر تغذیه در این کشورها گردید. ولی بر عکس، مشاغل کشاورزی در آمریکا بیش از هر زمان دیگری بهبود یافت. چون صادرات غذایی آمریکا باید صدها میلیون افراد انسانی را در شرق و غرب دنیا غذا دهد، این‌گونه صادرات، سلاح‌های سیاسی وحشتناکی در دست کاخ سفید شد [۱۱]...

... شعار اصلاحات ارضی در ایران پوششی برای انهدام کلی اقتصاد کشاورزی به طریقی بود که حداکثر منفعت را برای خاندان سلطنت، اولیگارشی وابسته به خاندان سلطنت و مؤسسات کشاورزی - تجاری خارجی، من جمله کمپانی‌هایی که مسقط الرأسشان در آمریکا، اروپا و یا بالاتر از همه در اسرائیل بود، تأمین نماید. درست است که طی این اقدامات میزان مشخصی از املاک و اراضی کشاورزی میان دهقانان تقسیم شد. لکن اراضی تقسیم شده به ندرت دایر و قابل کشت بودند، و به علاوه به رایگان هم تقسیم نشده بودند، این اراضی در قبال پرداخت پول‌هایی واگذار می‌شدند... این انهدام اقتصاد کشاورزی ایران سبب خالی شدن چشمگیر روستاها و کوچ انبوه و گسترده‌ی دهقانان درمانده و جویای کار به جانب شهرها گردید. طبقه‌ی ملاکین دیروز، به معامله‌گران حرفه‌ای مستغلات شهری و بازرگانان وارد کننده یا صادر کننده، بدل شدند و از لحاظ مالی به جای اینکه از بین بروند تنها تغییر شکل دادند. [۱۲]

دکتر علی امینی با پشتیبانی آمریکا و در برابر ناخرسندی شاه، کابینه‌ی خود را تشکیل داد و با شتاب فراوان به تصویب و اجرای «قانون اصلاحات ارضی» در کابینه دست زد که با قانون اساسی ایران مغایر بود. زیرا بنابر اصل بیست و هشتم متمم قانون

اساسي «قوای سه گانه» مقننه، قضائيه و اجرائيه هميشه از يکديگر ممتاز و منفصل اند» و «قوهي اجرائيه» نمي توانست به تصويب قانون دست بزند. در صورتي که اميني در آن برهه که شاه مجلس شورا و سنا را منحل و تعطيل کرده بود، به تصويب «قانون اصلاحات ارضي» در کابينه دولت در تاريخ ۲۰ دي ماه ۱۳۴۰ دست زد و بي درنگ آن را به اجرا درآورد.

رفرم ارضي شاه چگونه به اجرا درآمد

بايد گفت نه امريکا و نه شاه در اندیشه ي «تقسيم ارضي» به شکل اساسي، ريشه اي و همه جانبه نبودند، بلکه يك سلسله کارهاي روبنايي و نمايشي را دنبال مي کردند. مي گويند: «چاقو دسته ي خود را نمي برد». بي ترديد نظام سرمايه داري امريکا و رژيم فئودالي شاه، هرگز اندیشه ي نابودي فئودالها و مالکان بزرگ را در سر نداشتند و طرح و برنامه اي را که مابه ي تيره بختي و ورشکستگي زمين دارها شود، دنبال نمي کردند، بلکه بر آن بودند که در راه استواري پاگاه امريکا در ايران و اقتدار رژيم دست نشانده ي شاه، بخش ناچيزي از منافع و سودهاي کلان مالکان بزرگ را قرباني کنند و اصولا چون دوران فئوداليت، ديگر به سر آمده بود و فئودالها به شکل سرمايه داران خون آشام و غارتگر در مي آمدند، از فرصت بهره گيرند و اين دگرگوني را با شعار «الغاي رژيم ارباب - رعيتي» از شاهکارهاي شاه بنماينند و از اين راه در ميان توده هاي زير ستم و ته ي دست براي او آبرو و اعتباري به دست آورند. از اين رو مي بينيم که «قانون اصلاحات ارضي شاه» به گونه اي تنظيم و تصويب شده که نه تنها حقوق از دست رفته ي کشاورزان و روستائينان را از مالکان غارتگر باز نستانيد، بلکه در موارد ي براي زمين داران و مالکان سودهايي نيز به همراه آورد و بسياري از دهقانان و کشاورزان را نيز به رها کردن زمين ها، آوارگي و دريه دري ناگزير ساخت و به کارگري، باربري و عملگي با دستمزد ناچيز و ارزان براي کارخانه داران، سرمايه داران و شادخواران که بسياري از آنان همان مالکان قداره بند ديروز بودند، کشانيد.

رفرم ارضي شاه سه مرحله داشت. در مرحله ي نخست که در مهر سال ۱۳۴۰ آغاز شد، بنابر «قانون اصلاحات ارضي» زمين هاي مکانيزه، کشتزارهاي چاي، درخت زارها، باغ ها و... از تقسيم برکنار ماند و تنها زمين هايي که تا آن روز زير کشت نرفته بود، به دهقانان واگذار شد - اما نه به صورت رايجان - بلکه دولت زمين را از مالکان، يك جا خريداري کرد و به اقساط ۱۵ - ۱۰ ساله به کشاورزان فروخت. افزون بر اين، بنابر «قانون تقسيم ارضي» مالکان رخصت داشتند يك ده شش دانگ (۵۰۰۰ هکتار) را در تصرف خود داشته باشند، «تقسيم ارضي» شاه، همي دهقانان را شامل نشد، تنها کمتر از ۱/۵ دهقانان از اين قانون بهره مند شدند. مرحله ي دوم «اصلاحات ارضي» از سال ۱۳۴۳ آغاز شد. بر اساس اين مرحله، مالکان مي بايست زمين ها را سي ساله به کشاورزان اجاره دهند و يا با توافق طرفين به کشاورزان بفروشند و يا اينکه مالکان شرکت سهامي با شرکت کشاورزان پديد آورند. در مرحله ي سوم که در سال ۱۳۴۷ تصويب شد، مالک مي بايستي بخشي از زمين هاي خود را به کشاورزاني که روي آن کار مي کنند، بفروشد و يا ميان خود و آنان تقسيم کند. آنچه که در هر سه مرحله آشکارا ديده مي شود، حضور و نفوذ مالکان در ميان کشاورزان است. علاوه بر اين، مالکان بزرگ و زمين داران وابسته به دربار در هيچ يك از اين سه مرحله مشمول قانون اصلاحات ارضي قرار نگرفتند و املاک گسترده ي آنان مورد تعرض سردمداران به اصطلاح اصلاحات ارضي واقع نشد. در واقع با برنامه اي که رژيم شاه به نام «اصلاحات ارضي» پياده کرد، مالکان خرده پا مشمول آن واقع شدند و البته زيان هاي سنگيني نديدند، بلکه در موارد ي نيز سود کلاني بردند و در برابر، در زندگي دهقانان و کشاورزان نيز دگرگوني سودمندي پديد نيامد، بلکه - چنانکه اشاره شد - مابه ي آوارگي، دريه دري و بي کاري آنان شد و با سرازير شدن روستائيان بيکار و گرسنه به شهرها، آلونک هايي در حاشيه ي برخي از شهرها پديد آمد و گسترش پيدا کرد. روستائيان آواره و ته ي دست براي به دست آوردن لقمه اي نان ناگزير شدند به هر کاري دست بزنند، به دست فروشي، کارگري، خريد و فروش جنس قاچاق و مواد مخدر روي آورند و آنان که سواد ي داشتند و از توانايي جسمي برخوردار بودند، در کارخانه ها و کارگاه ها به شکل روزمزد، با دستمزد ارزان به کار پرداختند و بدین گونه سود سرشاري به جيب سرمايه داران که بسياري از آنان همان مالکان غارتگر و خون آشام بودند و به سود بيگانه، کارخانه هاي مونتاژ را راه انداخته بودند، سرازير شد.

صهيونست ها و اصلاحات ارضي شاه



چنانکه پیش‌تر آورده شد، یکی از انگیزه‌های امریکا برای «اصلاحات ارضی» در ایران این بود که استقلال اقتصادی را از این کشور به کلی سلب کند و برای فروش ارزاق، اجناس و کالاهای پست، مانده و واژه‌ی خود در ایران بازار سیاه درست کند. از این رو، در پی فشار امریکا به شاه برای دست زدن به «اصلاحات ارضی»، کارشناسان صهیونیسم با اشاره‌ی کاخ سفید، مأمور طرح و اجرای این برنامه در ایران شدند. امریکا می‌دانست که از سیاست‌های دیرینه‌ی اشغال‌گران فلسطین این است که رخصت ندهند کشورهای اسلامی از نظر اقتصادی روی پای خود بایستند و به خودکفایی برسند. چون استقلال اقتصادی این کشورها مایه‌ی استقلال سیاسی آنان خواهد شد و اگر در میان کشورهای اسلامی چند کشوری به استقلال اقتصادی و سیاسی برسند، بی‌تردید مجری سیاست بیگانگان نخواهند بود و در آن صورت، با یک حرکت مردمی، رژیم پوشالی و ساختگی «اسرائیل» از هم فرومی‌پاشد و فلسطین آزاد می‌شود. به همین انگیزه است که رژیم صهیونیستی با همه‌ی نیرو می‌کوشد که کشورهای اسلامی را از پیشرفت در زمینه‌های اقتصادی - به ویژه کشاورزی - نظامی و سیاسی بازدارد و با رخنه در این کشورها و با جاسوسی، خرابکاری و طرح‌ها و برنامه‌های بی‌پایه و انحرافی، استقلال سیاسی این کشورها را به کلی از میان ببرد و بر سرنوشت ملت‌های مسلمان و منابع سرشار اقتصادی و حیاتی آنان چیره شود. امریکا با شناخت و آگاهی از این سیاست صهیونیست‌ها، رژیم شاه را بر آن داشت که برای تقسیم زمین‌ها در ایران، از کارشناسان رژیم اشغال‌گر فلسطین در امور کشاورزی و اصلاحات ارضی بهره‌گیرد و با دید و درایت آنان به رفرم ارضی در ایران دست بزند.

اصولا یکی از مأموریت‌های دکتر علی امینی در دوران نخست وزیری، گسترش روابط رژیم شاه با اشغال‌گران فلسطین و رسمیت بخشیدن به آن بود. نامبرده تنها برای پیاده کردن رفرم مورد علاقه‌ی امریکا به صحنه نیامده بود، بلکه مأمور بود نقشه‌ها و توطئه‌های اسلام‌زدایی و سیاست‌های استعماری امریکا را که در سرفصل آن به رسمیت شناختن اشغال‌گران فلسطین و بازگذاشتن دست آنان در همه‌ی شئون سیاسی، اقتصادی، نظامی، فرهنگی و... قرار داشت، به شکل فراگیر به اجرا درآورد و با پیاده کردن سیاست امریکا در ایران، دگرگونی اجتماعی زیر عنوان «انقلاب سفید» پدید آورد.

در پی به قدرت رسیدن امینی، رفت و آمد، داد و ستد و قراردادهای گوناگون میان ایران و فلسطین اشغالی رو به فزونی گذاشت. در ۸ آبان ۱۳۴۰، نخست وزیر آن روز فلسطین اشغالی به نام «بن‌گورین» در سر راه خود به بیرمانی، در تهران توقف کرد و مورد استقبال دکتر علی امینی قرار گرفت. رییس ستاد ارتش ایران نیز در این دیدار حضور داشت. برخی از مطبوعات ایران سبب این توقف نامبرده در فرودگاه تهران را اشکالات فنی در موتور هواپیمایی که او را به سمت بیرمانی می‌برد، وانمود کردند. لیکن یکی از روزنامه‌های فلسطین اشغالی به نام «گل‌هاأم» فاش کرد که «... توقف بن‌گورین در تهران از قبل مقرر شده بود و مذاکراتی میان بن‌گورین و نخست وزیر شاه به عمل آمد... طرفین ضمن مذاکرات خود یک قرارداد مخفی در فرودگاه تهران میان ایران و اسرائیل به امضا رسانیدند... طرفین ضرورت تقویت همکاری اقتصادی، سیاسی و نظامی میان تهران و تل‌آویو را نیز تأیید کردند».[۱۳]

دکتر علی امینی افزون بر اینکه دروازه‌ی کشور را بر روی صهیونیست‌ها باز کرد و زمینه را برای برقراری روابط سیاسی، اقتصادی و نظامی میان رژیم شاه و اشغال‌گران فلسطین بیش از پیش هموار ساخت، برخی از چهره‌ها و مهره‌های سرسپرده و دست پرورده‌ی صهیونیست‌ها را نیز در کابینه‌ی خود راه داد و بدین گونه نیز راه رخنه و نفوذ آنان را در ایران و مراکز قدرت بیشتر فراهم کرد.

یکی از عناصر باند دکتر علی امینی که به وزارت کشاورزی گمارده شد، دکتر حسن ارسنجانی بود که ارتباط دیرینه و تنگاتنگی با صهیونیست‌ها داشت.[۱۴]

یکی از شگردها و تاکتیک‌های دیرینه و شناخته شده‌ی صهیونیست‌ها این است که عناصری را از کشورهای جهان - به ویژه خاورمیانه - زیر دید کارآزموده‌ترین جاسوسان خود شستشوی مغزی می‌دهند و به شکل مهره‌ای بی‌اراده، میان تهی و بیگانه از هر گونه خوی و خصلت انسانی در می‌آورند و به خدمت می‌گیرند. آنگاه در راه رسیدن این مهره‌ها به پست‌های کلیدی در کشورهایشان تلاش می‌کنند و با نشانیدن آنان بر اریکه‌ی قدرت نقشه‌های خائنه و ضد انسانی خود را به دست آنان در آن

کشورها به اجرا در می‌آورند.

دکتر حسن ارسنجانی یکی از آن مهره‌هایی بود که صهیونیست‌ها سالیان درازی روی او کار کرده و او را بنا بر سیاست خود پرورانده و برای دستیابی او به پست و مقام در ایران سرمایه‌گذاری کرده بودند. وابستگی و سرسپردگی او به اشغال‌گران فلسطین تا آن پایه بود که برخی از سیاستمداران ایرانی درباره‌ی او گفته بودند که: «... از مقامات ایرانی هیچ کس به اندازه‌ی ارسنجانی در نزد دولت اسرائیل محبوب نیست...»

در پی به قدرت رسیدن دکتر علی امینی - بنا به گزارش ساواک - حسن ارسنجانی نیز از طرف مقامات امریکایی به شاه تحمیل شد و او را ناگزیر کرد که نامبرده را در کابینه‌ی امینی در سمت وزیر کشاورزی بپذیرد. ساواک از زبان یکی از نزدیکان دکتر امینی گزارش کرده است که «... دکتر حسن ارسنجانی هم بر خلاف آنچه که اشتها دارد، صد در صد از طرف مقامات امریکایی به شاهنشاه تحمیل شده است...»

نامبرده پس از رسیدن به سمت وزارت کشاورزی، نه تنها تلاش کرد که همکاری میان ایران و اشغال‌گران فلسطین گسترش پیدا کند، بلکه کوشید زمینه را برای به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی از طرف دولت ایران و تبادل سفیر میان دو کشور فراهم کند. روزنامه‌ی «معاویو» چاپ فلسطین اشغالی به عنوان حق شناسی از این نقشه‌ی ارسنجانی نوشت:

... با وجود روابط حساسی که میان ایران و کشورهای عربی وجود دارد و با وجود فشاری که بر شاه وارد می‌شود، دکتر ارسنجانی آشکارا ارزشی را که برای مأموریت کارشناسان اسرائیلی قایل است، اعلام کرد... و در اثر نفوذ ارسنجانی، مطبوعات ایران هم شروع به ذکر کمک اسرائیل کردند [۱۵]...

دکتر ارسنجانی با دنبال کردن سیاست نزدیکی به اشغال‌گران فلسطین، بزرگ‌ترین نقش را در باز کردن پای صهیونیست‌ها به ایران بازی کرد. رفت و آمد، داد و ستد و ارتباط دیپلماسی نزدیک و فشرده میان رژیم شاه و رژیم صهیونیستی را سرعت و شتاب بیشتری بخشید. او پس از آنکه به وزارت کشاورزی منصوب شد، بی‌درنگ با کارشناسان صهیونیستی درباره‌ی چگونگی «تقسیم اراضی» در ایران به رایزنی نشست. شماری از کارشناسان صهیونیستی در امور کشاورزی و اصلاحات ارضی را به ایران فراخواند تا درباره‌ی چگونگی «اصلاحات ارضی» و تقسیم زمین‌ها به مطالعه و بررسی بپردازند و طرحی بدهند. نیز شماری از ایرانیان را برای آشنایی با روش و شیوه‌ی «اصلاحات ارضی» به فلسطین اشغالی روانه کرد.

کارشناسان صهیونیستی در امور «اصلاحات ارضی» و کشاورزی به سرپرستی «آریه آلی او» در ۱ مرداد ۱۳۴۰ بنا به دعوت رسمی دکتر حسن ارسنجانی به ایران آمدند و سالیان درازی در ایران ماندگار شدند. هم زمان با ورود آنها به ایران شماری از ایرانیان که در رشته‌ی کشاورزی و اصلاحات ارضی دوره می‌دیدند؛ در دسته‌های مختلف به فلسطین اشغالی رفتند. برخی از روزنامه‌های رژیم صهیونیستی پس از گذشت برهه‌ای از پیاده شدن «اصلاحات ارضی» در ایران، از گوشه‌هایی از این ارتباط پنهانی رژیم شاه با اشغال‌گران فلسطین و نقش آنان در «اصلاحات ارضی» شاه این‌گونه پرده برداشتند:

... تسریع در اجرای اصلاحات ارضی موجب تحکیم همکاری ایران و اسرائیل در زمینه‌های مختلف خواهد شد... اینک در اسرائیل مقدمات پذیرایی از چهارمین دسته‌ی متخصصین ایرانی که در موضوع اصلاحات ارضی و توسعه‌ی کشاورزی تحصیل می‌کنند فراهم می‌شود. پس از پایان یک دوره‌ی نظری در مدرسه‌ی روبین آنان در «کفار هتل» و مزرعه‌ی «اشبول» واقع در «نگب» که ساکنین ایرانی دارند، به تکمیل معلومات خود ادامه خواهند داد. معاون مدیر اصلاحات ارضی ایران، مهندس جلالی نیز یک دوره‌ی تکمیلی مخصوص در اسرائیل گذرانده و اکنون بر دسته‌های کشاورزی که اصلاحات را اجرا می‌کنند، نظارت دارد [۱۶]...

... وزیر امور خارجه بانو گلدامایر در بازگشت از آفریقای شرقی وارد تهران شد و با مقامات ایرانی دیدار و گفتگو کرد... وزیر امور خارجه در دیدار کوتاه و غیر رسمی خود از ایران از سازمان دامپزشکی نزدیک تهران بازدید کرد. نیز با اعضای نمایندگی اسرائیل در تهران و کارشناسان اسرائیلی که در تأسیسات توسعه‌ی ایران فعالیت می‌کنند، از جمله با هیئت اسرائیلی که به ریاست «آریه

آلی او» سرگرم تجدید بنای منطقه‌ی قزوین و اجرای اصلاحات ارضی در ایران هستند، دیدار و گفتگو به عمل آورد[۱۷]...

... عملیات عمرانی که توسط اسرائیل در ایران انجام می‌گیرد ظرف سال آینده (۶۴ - ۱۹۶۳) به مقیاس زیادی توسعه خواهد یافت. از ابتدای سال ۱۹۶۱ تا آخر ماه گذشته، اسرائیل یک رشته عملیات عمرانی و توسعه‌ی منابع آب به مبلغ ۱۰۷ میلیون دلار انجام داده است و در سال آینده قرار است این عملیات به سه میلیون دلار بالغ شود... علاوه بر توسعه‌ی منابع آب، اسرائیل کمک فنی در مورد توسعه‌ی کشاورزی نیز اعطا خواهد کرد... همچنین مشورت فنی در مورد اجرای قانون اصلاحات ارضی در اختیار وزارت کشاورزی ایران می‌گذارد[۱۸]...

دکتر ارسنجانی نیز در مصاحبه با یکی از روزنامه‌های فلسطین اشغالی، از روی نقش صهیونیست‌ها در «اصلاحات ارضی» شاه پرده برداشت و آشکارا اعلام کرد که اسرائیل در اجرای برنامه‌های اصلاحات ارضی نمونه‌ی خوبی برای ایران است! بخش‌هایی از آن مصاحبه‌ی او چنین است:

... در اجرای برنامه‌های اصلاحات ارضی در کشور ما، اسرائیل نمونه‌ی خوبی محسوب می‌شود. ما با علاقه‌مندی و تحسین به موفقیت‌های شما در این زمینه و زمینه‌های دیگر می‌نگریم... وزیر کشاورزی ایران از کیفیت کار کارشناسان اسرائیلی در ایران ستایش کرد و افزود:

... پیشرفت اسرائیل در اجرای برنامه‌های بسیار سریع است و من می‌خواهم در ایران هم به همان وضع برسیم. کشاورزان ایرانی در شرف ایجاد تشکیلات «کنوپراتیوی» و تعاونی طبق نمونه‌ی اسرائیل هستند که یک تحول انقلابی در ایران محسوب می‌شود. نمونه‌های اسرائیلی با جزئی تغییراتی در ایران قابل اجراست.

... در اسرائیل قریب ۶۰ جوان ایرانی سرگرم فراگرفتن اصول و آشنایی به مسائل تعاونی و «کنوپراتیو» هستند که آن را در اجرای اصلاحات ارضی ایران مورد استفاده قرار می‌دهند.

... وزیر کشاورزی در پاسخ سؤالم درباره‌ی فعالیت‌های گسترده‌ی متخصصان اسرائیلی در ایران اظهار داشت: کارشناسان اسرائیلی در ایران فعالیت‌های درخور ستایشی دارند و طرح موفقیت‌آمیز آنها، مالکان و زمین‌داران را نیز بر آن داشته است که از کمک و نظر آنها استفاده کنند[۱۹]...

منظور دکتر ارسنجانی از «طرح موفقیت‌آمیز» صهیونیست‌ها که «مالکان و زمین‌داران» ایران را خرسند و خشنود ساخته و «بر آن داشته که از کمک و نظر آنها استفاده کنند» این است که کارشناسان صهیونیستی برنامه‌های اصلاحات ارضی را به گونه‌ای طرح و پیاده کردند که از طرفی به مالکان و زمین‌داران بزرگ آسیبی نرسید، بلکه در مواردی سود سرشاری نیز برای آنان به همراه آورد. از طرف دیگر به توده‌های دهقان و کشاورز نیز این‌گونه وانمود کرد که رژیم شاه آنها را از زندگی سیاه و نکبت‌بار ارباب - رعیتی رهانید و صاحب آب و زمین کرد. با این وجود ایران را در بعد کشاورزی - بنابر سیاست امریکا و صهیونیست‌ها - به ورشکستگی کشانید به گونه‌ای که نه تنها در آن روز کشاورزی ایران از میان رفت بلکه تا آینده‌ای دور، ایران از نظر کشاورزی نتوانست خود را بازباید و روی پای خود بایستد و بنابر گزارش محرمانه «هیئت بازرسان شاهنشاهی»: «... قبل از این تقسیم (اراضی) محصول زابل که دولت ضبط می‌کرد، حد وسط سالی چهل هزار خروار بود، بعد از تقسیم، از سالی ۱۰ - ۷ خروار تجاوز نکرد[۲۰]...»

دکتر ارسنجانی در دوران وزارت خویش، سیاست ارتباط تنگاتنگ با صهیونیست‌ها را با شتاب و شدت دنبال کرد و در برقراری داد و ستد سیاسی و اقتصادی و ارتباط دیپلماسی نزدیک و فشرده میان رژیم شاه و رژیم صهیونیستی، نقش بسزایی داشت. از وزیر کشاورزی آن روز فلسطین اشغالی (موشه دایان) برای دیدار از ایران رسماً دعوت کرد. موشه دایان از ۲۷ شهریور تا پنجم مهرماه ۱۳۴۱ از ایران دیدن کرد. او در این سفر با شاه، نخست وزیر و دیگر مقامات بلندپایه‌ی ایران دیدار و گفتگو کرد و قراردادهایی در زمینه‌ی مسایل اقتصادی، کشاورزی و عمرانی با دولت ایران به امضا رسانید. نیز برای پیاده کردن دکترین کندی (رییس جمهور آن روز امریکا) در ایران و پیشبرد سیاست اسلام‌زدایی شاه و ساختن کشوری لائیک و بیگانه از مذهب، طرح‌ها و نقشه‌هایی به شاه داد و می‌توان گفت که این سفر نامبرده به ایران در واداشتن رژیم شاه به رویارویی آشکار با اسلام و عالمان دینی و دست زدن به دگرگونی سیاسی و استعماری زیر پوشش «انقلاب سفید» و پدید آوردن زمینه برای برقراری روابط دیپلماسی میان رژیم شاه و رژیم صهیونیستی و بازگذاشتن دست صهیونیست‌ها در همه‌ی شئون سیاسی، اقتصادی، نظامی و فرهنگی، در ایران نقشی جهشی داشت.

در پی سفر موشه دایان به ایران، دولت علم به «تصویب نامه‌های» غیر قانونی انجمن‌های ایالتی و ولایتی دست زد و شرط اسلام را از انتخاب کننده و انتخاب شونده برداشت و به جای سوگند به قرآن در مراسم «تحلیف»، «سوگند به کتاب آسمانی که به آن اعتقاد داریم» گذاشت. در بهمن ماه ۱۳۴۱ شاه رسماً به صحنه آمد و برای پیاده کردن طرح امریکا، زیر پوشش «انقلاب سفید» به فراندوم دست زد و به سرکوب حوزه‌های علمی و عالمان دینی پرداخت. دیدار موشه دایان از ایران، از طرف مقامات ایرانی به کلی پنهان نگه داشته شد و رسانه‌های گروهی ایران در این باره گزارشی ندادند، لیکن روزنامه‌های رژیم صهیونیستی دیدار نامبرده از ایران را این‌گونه فاش کردند:

... وزیر کشاورزی اسرائیل، آقای موشه دایان برای یک بازدید ده روزه از ایران وارد این کشور شد. این نخستین بار است که نماینده رسمی دولت اسرائیل به موجب دعوت رسمی دولت ایران از آن کشور دیدن می‌کند... از تهران خبر می‌رسد که آقای دایان میهمان وزیر کشاورزی خواهد بود [۲۱]...

... موشه دایان، وزیر کشاورزی اسرائیل قرار است با شاه ایران در کاخ سلطنتی ملاقات کند. قرار این ملاقات چند روز پیش از خروج آقای دایان از اسرائیل گذارده شده بود. محافل سیاسی اهمیت زیادی برای این ملاقات قایلند زیرا این نخستین ملاقات بین شاه و یک شخصیت عالی مقام اسرائیلی است که رسماً از ایران دیدن می‌کند. این محافل خاطر نشان می‌سازند که بعید نیست در این مذاکرات مسأله‌ی روابط دیپلماتی بین ایران و اسرائیل که مدت مدیدی است موضوع مذاکرات بین دو کشور است، مورد بحث قرار گیرد [۲۲]...

بیش از چند ماهی از دیدار موشه دایان از ایران نگذشته بود که دکتر ارسنجانی برای گفتگو و داد و ستد بیشتر با صهیونیست‌ها وارد فلسطین اشغالی شد. در تاریخ ۱۳۴۱/۱۲/۱۱ که تنها یک ماهی از برگزاری فراندوم شاه می‌گذشت، نامبرده به فلسطین اشغالی سفر کرد. در فرودگاه تل‌آویو ژنرال موشه دایان، عزرادانین، مشاور وزیر امور خارجه، کیدرون، رئیس اداره‌ی خاورمیانه‌ی وزارت امور خارجه و چند تن دیگر از مسئولان وزارت کشاورزی و وزارت امور خارجه از او استقبال کردند. چون ساعت ۸ بعد از ظهر آن روز مراسم جشنی به مناسبت پایان سمینار چهارمین دسته از کارآموزان وزارت کشاورزی ایران در «کفار روپین» برپا بود، ارسنجانی از فرودگاه یک راست به آن مراسم رفت.

در مراسم یاد شده «فرانکین» مدیر مسئول سمینارها و عزرادانین از طرف گلدامیر وزیر امور خارجه‌ی صهیونیستی، به او خیر مقدم گفتند. مهندس مهاجر، سرپرست چهارمین دسته‌ی کارآموزان، ضمن ستایش از میهمان نوازی «دولت و ملت اسرائیل»! درباره‌ی آزمون کارآموزان ایرانی گزارشی داد. آنگاه موشه دایان ضمن نطقی از دکتر ارسنجانی ستایش کرد و او را از «مرد عمل» خواند و موفقیت «تقسیم ارضی» در ایران را از «همت والای» او دانست و درباره‌ی او گفت:

... آقای دکتر ارسنجانی وزیر کشاورزی ایران یکی از چهره‌های بزرگ عصر ما هستند...

دکتر ارسنجانی نیز در نطق خود از ژنرال موشه دایان و رژیم صهیونیستی فراوان سخن گفت و موفقیت ایران را در اجرای «اصلاحات ارضی» و دیگر «طرح‌های انقلابی»! در سایه‌ی طرح‌ها، نقشه‌ها و همکاری همه جانبه‌ی صهیونیست‌ها دانست.

دکتر ارسنجانی پس از دیدار و گفتگو با مقامات بلندپایه‌ی صهیونیستی مانند وزرای خارجه، دارایی و بازرگانی و بستن چندین قرارداد کشاورزی و اقتصادی، در تاریخ ۱۳۴۱/۱۲/۱۴ به تهران بازگشت. این نخستین سفر ارسنجانی به فلسطین اشغالی نبود، بلکه نامبرده سالیان درازی پیش از انتصاب به وزارت کشاورزی، بارها به سرزمین اشغال شده‌ی فلسطین سفر کرده و با مقامات صهیونیستی دیدار، گفتگو و رایزنی کرده بود. از مکتب و ایدئولوژی صهیونیستی درس‌ها آموخته و از نیرنگ بازی‌ها و پشت هم اندازی‌های آنان تأثیر پذیرفته بود. صهیونیست‌ها نیز روی او سرمایه‌گذاری گسترده کرده و او را شستشوی مغزی داده بودند و برای به دست گرفتن پست‌های کلیدی در ایران، او را آماده کرده بودند و به او امید فراوانی داشتند و بر آن بودند که بسیاری از نقشه‌ها و توطئه‌های خائنه‌ی خود بر ضد استقلال سیاسی و اقتصادی ایران را به دست او پیاده کنند، چنانکه با همکاری او کشاورزی ایران را - زیر پوشش «اصلاحات ارضی» - به نابودی کشانیدند و سیل کارشناسان جاسوس‌پرور خود را به سوی ایران

سرازیر کردند.

شاه احساس کرد که کنترل امور، گام به گام از دست او بیرون می‌رود و امینی خودسرانه و با صلاحدید امریکایی‌ها برنامه‌هایی را پیاده کرده و برنامه‌هایی را در دست اجرا قرار داده است. مقامات امریکایی که برای پیاده کردن دکترین کندی به ایران می‌آیند، به طور مستقیم با نامبرده به گفتگو و رایزنی می‌نشینند، به او خط می‌دهند، با او زد و بند می‌کنند و در این میان آنکه از دید کاخ سفید هیچ کاره است و گویا اصولاً به شمار نمی‌آید، شخص شاه است. این شرایط شاه را سخت نگران و اندیشناک کرد.

از این رو، بر آن شد که به هم‌هی نقشه‌ها، انگیزه‌ها و خواسته‌های امریکا - بی‌قید و شرط - تن در دهد، هر چند به منافع مادی او، درباری‌ها و نورچشمی‌ها آسیب برساند. شاه همیشه در راه پیاده کردن سیاست امریکا در ایران، سر از پا نمی‌شناخت، لیکن در مورد طرح کندی چون می‌دید که ناگزیر است برخی از منافع سرشار نورچشمی‌ها و مالکان بزرگی را که ستون فقرات دربار به شمار می‌آیند، نادیده بگیرد، ناخرسند بود و نیازی به اجرای آن نمی‌دید. لیکن آنگاه که دریافت امریکا در این راه تا آن پایه جدی است که ممکن است او را و هر نیرو و مقام دیگری را که بخواهد در برابر اجرای آن رفرم بایستد، بی‌پروا کنار بزند، تغییر موضع داد و بر آن شد در راه حفظ تاج و تخت خود نه تنها بخش‌هایی از منافع خود و وابستگان به رژیم خویش را نادیده بگیرد، بلکه اگر لازم شد بسیاری از نورچشمی‌ها و درباری‌ها را نیز در این راه قربانی کند. از این رو، شاه برای به دست آوردن شناخت بیشتر از سیاست امریکا و اظهار آمادگی در راه اجرای آن در ایران در تاریخ ۲۱ فروردین ۱۳۴۱ رهسپار آن کشور شد.

شاه در این سفر مراتب پایبندی خود به اجرای رفرم امریکایی را به مقامات آن کشور اعلام کرد و ادامه‌ی برنامه‌هایی را که مقامات کاخ سفید بر آن بودند به دست امینی پیاده کنند، بر عهده گرفت. در برابر، امریکا نیز موافقت خود را با کنار گذاشتن امینی و کمک اقتصادی و نظامی به شاه اعلام کرد و این زد و بند در اعلامیه‌ی رسمی که میان دو کشور منتشر شد، چنین آمد:

... شاهنشاه اطمینان یافتند که امریکا پشتیبانی سیاسی و نظامی خود را از ایران ادامه خواهد داد. دستگاه دولتی امریکا نیز به نوبه‌ی خود اطمینان یافت که شاهنشاه یک متحد استوار است که تصمیم قاطع به اصلاحات اقتصادی و اجتماعی دارند [۲۳]...

یکی از نویسندگان غربی نیز درباره‌ی نگرانی شاه از امینی و زد و بند او با امریکا برای کنار گذاشتن نامبرده چنین آورده است:

... پس از انتصاب دکتر امینی به مقام نخست وزیری، شاه که از روابط نزدیک او با امریکایی‌ها بیمناک بود، خود در صدد برقراری روابط نزدیک‌تری با رییس جدید امریکا برآمد و در سفری به واشنگتن آمادگی خود را برای انجام اصلاحات مورد نظر امریکایی‌ها اعلام داشت... در آغاز دومین سال زمامداری دکتر امینی، شاه مقدمات برکناری وی را فراهم ساخته بود و سرانجام در ژوئیه‌ی سال ۱۹۶۲ او را از صحنه خارج کرد... شاه هنگام برکناری امینی طرح‌های خود را برای «رفرم از بالا» که اصلاحات ارضی هم بخشی از آن بود، آماده کرده بود. این طرح‌ها که بعداً با سر و صدای زیادی اعلام گردید، به «انقلاب سفید» معروف شد. «انقلاب سفید» شاه که در اصل برای جلب حمایت و خوشایندی امریکا طرح و تنظیم شده بود و به نظر امریکایی‌ها می‌توانست منشأ یک تحول عمیق و اساسی در جامعه‌ی ایران باشد، در واقع نطفه‌ی انقلاب خونینی را که به سقوط شاه انجامید در بطن خود داشت [۲۴]...

رژیم شاه در پی انجام رفراندوم قلابی و به پایان بردن نخستین مرحله‌ی «اصلاحات ارضی» نمایشی به دست دکتر ارسنجانی، نامبرده را در اردیبهشت ۱۳۴۲ از کار برکنار کرد و به فعالیت‌های سیاسی او برای همیشه پایان بخشید.

شاه همان‌گونه که از دکتر علی امینی بیمناک بود و با زد و بند با امریکا توانست او را کنار بگذارد، طبیعی بود که باند او را نیز به همراه او، یکی پس از دیگری از صحنه بیرون براند و دست آنها را از پست و مقام کوتاه کند، لیکن، جایگاه دکتر ارسنجانی به عنوان طراح «اصلاحات ارضی» در نزد مقامات امریکایی و صهیونیستی تا آن پایه استوار و ریشه‌دار بود که شاه ناگزیر شد برای اینکه به امریکایی‌ها بیاوراند که در اجرای رفرم ارضی پابرجا و جدی می‌باشد، نامبرده را پس از کنار گذاشتن امینی از صحنه، برای مدت دیگری در پست وزارت کشاورزی باقی بگذارد و آنگاه که کار اصلاحات ارضی - طبق دلخواه شاه - تا پایه‌ای پیشرفت کرد و رژیم شاه توانست ژست ضد فئودالیسم به خود بگیرد و ادعا کند که دهقانان را صاحب زمین کرده و به نظام فئودالیت‌پایان بخشیده است، نامبرده را از کار برکنار کرد. انگیزه‌ی دیگر شاه در کنار گذاشتن او، نگرانی از پایگاهی بود که نامبرده در میان شماری از

کشاورزان ساده دل - به عنوان تنها غمخوار دهقانان - ممکن بود به دست آورد و شاه بر آن بود که این موقعیت را برای خود کسب کند!

اصلاحات نیم‌بند و نمایشی

نکته‌ای که در اینجا باید مورد بررسی قرار گیرد این است که آیا «اصلاحات ارضی» شاه با این طراحان و مجریان تا چه پایه‌ای می‌توانست ریشه‌ای، واقعی، خلقی و جدی باشد؟ صهیونیست‌های سرمایه‌دار با آن آزمندی جهودمابانه، چگونه می‌توانستند به سود دهقانان و بر ضد مالکان و زمین‌داران بزرگ طرح بدهند و کار بکنند؟ دکتر ارسنجانی که پادوی نقشه‌ها و توطئه‌های صهیونیست‌ها بود، تا چه پایه‌ای می‌خواست و می‌توانست به سود دهقانان و روستاییان گام بردارد؟ برای دریافت پاسخ این پرسش‌ها، شایسته است که به جای بازگو کردن دیدگاه شخصی نگارنده در این مورد، نمونه‌هایی از آورده‌ها، نوشته‌ها و دیدگاه‌های دیگران درباره‌ی «اصلاحات ارضی شاه» بازگو شود و نظریات کارشناسان درون مرزی و برون مرزی ارائه گردد. به عنوان نمونه، آورده‌های برخی از روزنامه‌های رژیم صهیونیستی را که کارشناسان آن رژیم طراح و مجری رفرم ارضی شاه بودند، بازگو می‌شود تا این واقعیت به دست آید که حتی دست‌اندرکاران آن طرح نیز به پوچی و بیهودگی آن اذعان داشته‌اند و درباره‌ی آن چنین اعتراف کرده‌اند:

... نمی‌توان گفت اصلاحات ارضی ایران، اصلاحات دامن‌دار و وسیعی است... اصلاحات ارضی تا کنون شامل ۱۵ تا ۲۰ درصد از پنجاه هزار دهکده‌ی ایران است. بر طبق اصلاحات مزبور، مالکیت ارضی صاحبان اراضی به ۵۰۰۰ دونام (هر دو نام ۱۰۰۰ متر مربع) محدود گردیده است. لیکن صاحبان اراضی از این امر ضرر نمی‌بینند زیرا زمین‌های تقسیم‌ی به قیمت کامل به کشاورزان فروخته می‌شود... چه علتی باعث شد که شاه اصلاحات مزبور را انجام دهد؟ با در نظر گرفتن اینکه خود وی نماینده‌ی مالکان و سرمایه‌داران بزرگ است... شاه اصلاحات مزبور را اعلام کرده است، تا از یک انقلاب عمومی پیشگیری کند... شاه و دولت می‌داند که با عدم رضایت کشاورزان و کارگران... نمی‌توان وضع موجود را حفظ کرد... بنابراین نمی‌توان گفت این اصلاحات ارضی، حقیقتاً اصلاحاتی مترقیانه است [۲۵]...

... کشاورزانی که اینک مستقل شده‌اند، عقب افتاده‌ترین طبقه‌ی کشور را تشکیل می‌دهند. کشاورزان بی‌سواد که زمین را با وسایل و طرق ابتدایی زراعت می‌کردند... به همین علت مناطق وسیع حاصل‌خیز به تدریج به صحرا و بیابان تبدیل شد... اجرا کنندگان اصلاحات عقیده دارند بهترین راه تربیت کشاورز برای مسئولیت جدید، طریقه‌ی تعاونی است [۲۶]... روزنامه‌ی لوموند نیز در سرمقاله‌ی درباره‌ی «اصلاحات ارضی شاه» نوشت: دکتر امینی از اشراف آقامنش و یک محافظه‌کار روشن‌بین بود. یک سال قبل از روی کار آمدن به یک روزنامه‌نگار فرانسوی اظهار داشت «نیایستی» گذاشت خشم ملت دامنه پیدا کند، زیرا در این صورت همه‌ی ما را - شاه و امینی‌ها را - به آتش خواهد کشید....

سی و هفت خانواده، مالک بیست هزار دهکده!

آنچه بیش از هر چیز شرم‌آور است، طرز توزیع زمین و مالکیت ارضی است. ۶۰ درصد از زارعین حتی مالک یک وجب زمین نیز نبودند. ۳۳ درصد، هر یک کمتر از ۳ هکتار داشتند و فقط یک درصد مالک بیش از بیست هکتار بودند - مع‌هذا در ایران واحد سنجش مساحت املاک کشاورزی هکتار نیست، بلکه دهکده است از ۵۸۰۰۰ ده - در ایران ۳۳۰۰۰ آن به تعداد معدودی از فئودال‌ها تعلق دارد ۲۰۰۰۰ دهکده به سی و هفت خانواده‌ی بزرگ تعلق دارد - مساحت بعضی از این املاک که شامل ۶۰۰ - ۷۰۰ یا ۸۰۰ ده می‌باشد، برابر مساحت کشور سوئیس می‌باشد - املاک شاه را به ۲۰۰۰ دهکده که مساحت آنها یک میلیون و پانصد هزار هکتار می‌باشد (یعنی برابر با ۲۵ درصد کل اراضی تحت کشت در سال) تخمین زده‌اند. مسئله‌ی ناعادلانه‌تری که به چشم می‌خورد، تقسیم محصول بین رعیت و مالک به قیاس یک پنجم می‌باشد، این طریقه‌ی تقسیم متکی به عوامل پنج‌گانه: زمین و آب و بذر و حیوان - که در مزرعه کار می‌کند - و کار زارع می‌باشد که به هر یک از آنها یک سهم

تعلق می‌گیرد و چون اکثر کشاورزان به جز عامل کار واحد عامل دیگری نیستند، در نتیجه تنها یک پنجم از مجموع محصول، بهره‌ی ایشان می‌گردد و چهار پنجم مازاد آن متعلق به مالک است که حتی در ملک خود حضور نداشته است. نکته‌ی رقت‌بار این است که گاه این کشاورزان محروم برای استفاده از عامل دیگر، یکی از اعضای فامیل خود را به جای خر یا گاو به کار می‌برند (چون پول خرید این حیوانات را ندارند). وظایفی را که حیوان در اراضی مزروعی انجام می‌دهد بر عهده‌ی او می‌گذارند....

مبادرت به اصلاح ارضی با نبودن سیستم ثبتي که مانع تقسیم متساوي املاك است، طبق اظهار مقامات رسمي، کارهای مساحتی و تعیین مساحت املاك مستلزم ۳۰ سال کوشش و مخارج معادل ۵۰۰ میلیون فرانک (۱۲۵ میلیون دلار) می‌باشد. به منظور حل این مشکل میزان مالکیت را به یک دهکده محدود کردند و از فئودال‌ها دعوت شد اراضی اضافی خود را به کشاورزان واگذار بنمایند. این تصمیم بدون شک غیر عادلانه بود زیرا وضع موجود را با کلیه‌ی تبعیض‌ها و بی‌عدالتی‌های آن دائمی می‌کرد. ولی در عین حال راه را برای مالک شدن بعضی از دهقانان بی‌چیز باز می‌کرد. انتقال اسناد مالکیت به دست دولت انجام می‌گیرد، به این ترتیب که دولت املاك را از مالکین می‌خرد و بهای آن را با اوراق فرضی دولتی قابل استهلاک در ۱۰ سال می‌پردازد و آن را کمی گران‌تر با اقساط ۱۵ ساله به زارعین می‌فروشد.... دولت موفق به ایجاد شرکت‌های تعاونی به تعداد کافی نگردید برای اجرای برنامه‌ی اصلاحات ارضی در حدود اقل ۱۰۰۰۰ شرکت تعاونی لازم است و حال اینکه کمی بیش از ۲۰۰۰ شرکت تأسیس شده که معدودی از آنها وظایف خود را چنانچه باید انجام نمی‌دهند.... به علاوه مالکینی جدید که از این پس باید بهای زمین را بپردازند و مخارج بهره‌برداری از آن را متحمل شوند، در اغلب موارد قادر به پرداخت حق عضویت شرکت‌های تعاونی نیستند. زارعینی که قادر به پرداخت حق عضویت هستند، به طور کلی بعد از مدتی به زارعینی که وضع بهتری دارند، مقروض می‌شوند....

اصلاحات ارضی کامل نیست

نه تنها مالکین بزرگ، بزرگ‌ترین دهکده‌ی خود را برای خود نگه داشته‌اند، بلکه از سایر دهکده‌ها نیز تعدادی را بین فرزندان و کسان خود تقسیم کرده‌اند. در نتیجه، فقط کمی بیش از ۸۰۰۰ دهکده از مجموع ۲۳۰۰۰ دهکده‌ای که به مالکین بزرگ تعلق داشت برای تقسیم بین دهقانان در نظر گرفته شد... در ماه فوریه ۱۹۶۲ دولت قانون جدیدی برای تکمیل قانون اصلاحات ارضی تصویب کرد. به موجب قانون جدید، مالکین دهکده مجبور می‌شوند از زمین‌های خود فقط ۳۰ تا ۲۰۰ هکتار را بر حسب حاصل‌خیزی نگه‌دارند و مازاد آن را می‌بایستی یا از طریق اجاره‌ی طویل‌المدت و یا از طریق فروش به زارعین منتقل نمایند. مقررات جدید این دفعه نیز راه‌های فرار متعددی را برای مالکین بزرگ باقی گذاشته است و تازه این مقررات قبل از گذشتن یک سال، به مرحله‌ی اجرا گذاشته نخواهد شد...» [۲۷]

یکی از کارمندان و دست‌اندرکاران «سازمان اصلاحات ارضی» به نام سعید رضوی [۲۸] در کتاب خود که با انگیزه‌ی ستایش از رژیم شاه و «انقلاب سفید» به رشته‌ی نگارش کشیده است، چنین اعتراف می‌کند:

... با آنچه که در فصل قبل گذشت، ملاحظه کردید که قانون اصلاحی مصوب ۱۳۴۰/۱۰/۱۹ که به نام مرحله‌ی اول قانون اصلاحات ارضی نامیده می‌شود، فقط تعداد محدودی از زارعان مملکت را که در اراضی عمده‌ی مالکان به زراعت اشتغال داشتند، شامل می‌گردید که تعداد آنها از آنچه قبلاً ذکر شد بیشتر نمی‌شد... ولی متأسفانه اکثریت زارعین مملکت که بیش از ۶۱ درصد کل جمعیت این کشور را تشکیل می‌دادند، نه تنها سهمی از این انقلاب نصیبشان نگردید بلکه با کمال تأسف ملاحظه می‌نمودند که زارعین مجاور آنها در آتیه‌ای که خیلی دور نیست، مالک می‌شوند (!؟) ولی آنها به همین حال و به صورت رعیت و فرمانبردار ارباب باقی مانده‌اند [۲۹]...

با نگاهی به چگونگی تقسیم اراضی و «قانون اصلاحات ارضی» و اعتراف دست‌اندرکاران رفرم ارضی که در بالا آمد، به درستی روشن شد که رژیم شاه تا سال ۱۳۴۲ که اوج برنامه‌ی «اصلاحات ارضی» بوده است، به رژیم ارباب - رعیتی پایان نداده و دست ارباب و مالک را از سر کشاورز و دهقان کوتاه نکرده است و هنوز مالکان بر سرنوشت بیشتر روستاییان چیره بوده‌اند و دسترنج آنان را به تاراج می‌برده‌اند. اکنون ببینیم که با اجرای مرحله‌ی دوم «اصلاحات ارضی» چه دگرگونی در زندگی دهقانان پدید آوردند. قانون

مرحله‌ی دوم اصلاحات ارضی که در تاریخ ۱۳/۵/۱۳۴۲ به تصویب کمیسیون خاص مشترک مجلس شورای ملی و مجلس سنا رسید و در اسفند ماه آن سال به اجرا درآمد، در دهاتی که مشمول قانون مرحله‌ی اول نشده بود، مالکان را وادار می‌کرد که یکی از سه پیشنهاد زیر را بپذیرند و برگزینند:

۱. ملك خود را مطابق عرف محل به زارع همان ده به مدت سي سال اجاره‌ي نقدي بدهند.
۲. ملك زراعي خود را با تراضي به زارعين همان ده بفروشند.
۳. اراضي آبي و ديم ملك خود را به نسبت بهره‌ي مالكانه‌ي مرسوم در محل، بين خود و زارعين تقسيم نمايند.

همچنین طبق ماده‌ی ۱۷ آئین‌نامه‌ی اصلاحات ارضی مصوب کمیسیون خاص مشترک مجلسین، در صورت توافق اکثریت زارعین و مالکین می‌توان بهره‌برداری هر ده را به صورت یک واحد سهامی زراعی که توسط هیئتی مرکب از سه نفر (یک نفر از طرف زارعین، یک نفر از طرف مالک یا مالکین و نفر سوم با توافق طرفین انتخاب می‌شود و در غیر این صورت نفر سوم از طرف وزارت کشاورزی تعیین می‌شود) تشکیل می‌گردد، اداره نمود [۳۰]...

در مرحله‌ی نخست «تقسیم ارضی» که گذشت، دست کم به شکل نمایشی بخشی از زمین‌های بایر و غیر مزروعی را از مالک می‌گرفتند و در دسترس دهقان قرار می‌دادند و در واقع از مالک می‌خریدند و با اقساط ۱۰ یا ۱۵ ساله به دهقان می‌فروختند و نام آن را «تقسیم ارضی» می‌گذاشتند. لیکن در مرحله دوم - چنانکه می‌بینید - اصولاً سخن از «تقسیم» نیست و آئین‌نامه‌ی مصوب مجلسین بر پایه‌ی «تقسیم ارضی» ردیف نشده و زمین‌های در دست مالکان - حتی به شکل نمایشی - در دسترس کشاورزان قرار نگرفته است، بلکه به مالکان در راه چگونگی بهره‌گیری از دهقانان و روستاییان یک سلسله اختیاراتی داده شده است و به اصطلاح معروف «ریش و قیچی در دست مالک است» تا به هر شکل که با منافع غیر قانونی او سازگار است، با دهقانان وارد معامله شود و جیب آنان را خالی کند و در این میان کشاورزان هیچ گونه اختیاراتی ندارند؛ بلکه ناگزیرند آنچه را که ارباب اراده می‌کند، بپذیرند. آورده‌های خود دست اندرکاران رفرم ارضی شاه واقعیت‌ها را بهتر روشن می‌کند:

... برای هر یک از شقوق سه گانه‌ی فوق، آیین‌نامه ضوابطی به شرح زیر تعیین نموده بود:

اول اجاره: به موجب ماده‌ی یک آئین‌نامه، در صورتی که مالک می‌خواست ملک خود را به اجاره واگذار نماید، مخیر بود اسناد اجاره را با فرد زارعین داخل نسق و یا با هر یک از آنها به ضمانت شخص دیگری تنظیم و اجرا نماید. به موجب ماده‌ی دو، مال الاجاره به صورت نقدی تعیین می‌گردید و طرفین می‌توانستند با تراضی یکدیگر تمام یا قسمتی از مال الاجاره را به جنس تبدیل نمایند که از طرف مستأجر به مالک تحویل گردد. به موجب ماده‌ی پنج آئین‌نامه، در صورتی که هر یک از زارعین در سر رسید مقرر، از پرداخت مال الاجاره خودداری می‌نمودند، پس از انقضای سه ماه از تاریخ مذکور به درخواست مالک و با اطلاع اصلاحات ارضی اجاره فسخ و مورد اجاره از ید مستأجر خارج و برای بقیه‌ی مدت اجاره، به دیگری اجاره داده می‌شد...

دوم فروش: به موجب ماده‌ی ده آیین‌نامه، در صورتی که مالک می‌خواست، می‌توانست ملک مزروعی خود را با تراضی به زارعین داخل نسق بفروشد... در صورت چنین توافقی، بانک اعتبارات کشاورزی و روستایی مکلف بود حداقل یک سوم ارزش ملک را به زارعان خریدار که تقاضا نمایند، وام بدهد. وام مزبور در موقع تنظیم سند معامله‌ی ملک، مستقیماً از طرف بانک به مالک (فروشنده) پرداخت و به حساب بدهی زارع منظور می‌گردید و ۲/۳ بقیه بر حسب توافق بین مالک و زارع پرداخت می‌شد. البته ملک مورد فروش تا آخرین پرداخت اقساط، نزد بانک اعتبارات کشاورزی به صورت وثیقه باقی می‌ماند. باز هم به موجب ماده‌ی ۱۳، مالکین می‌توانستند در مقابل قبوض اقساطی دریافت شده از زارعین، سهام کارخانجات موضوع ماده‌ی شش قانون فروش سهام کارخانجات دولتی را دریافت دارند... هنگام تدوین آیین‌نامه‌ی قانونی مورخ ۱۳/۵/۱۳۴۲ باز هم در جهت تأمین منافع مالکین قدم‌های دیگری برداشته شد که از آن جمله است، تشکیل واحد سهامی زراعی و معافیت املاک مکانیزه و اراضی بایر. به موجب ماده‌ی ۱۷ آیین‌نامه، در صورت توافق اکثریت زارعین و مالکین هر ده (در اینجا مراد از اکثریت مالکین، اکثریت بر حسب مالکیت است) بهره‌برداری از آن ده به صورت واحد سهامی زراعی و به وسیله‌ی هیئت مدیره‌ای مرکب از نماینده‌ی مالک یا مالکین، نماینده‌ی زارعین و نماینده‌ی مرضی‌الطرفین صورت می‌گرفت... همچنین به موجب مقررات ماده‌ی ۱۹ اراضی مکانیزه تا ۵۰۰ هکتار برای هر مالک از مشمولیت مستثنی بود و اراضی مازاد بر ۵۰۰ هکتار در هر ده در صورتی که با تأسیسات و وسایلی که مالک



شخصا با سرمایه‌ی خود و یا به طریق دیگر ایجاد نموده و مورد بهره‌برداری و زراعت قرار داشت، مشمول مقررات عمران اراضی بایر بود و مادامی که به طریق مزبور مورد استفاده واقع می‌گردید، در ملکیت مالک باقی می‌ماند. ضمناً به موجب ماده‌ی ۴۰، املاک بایر در اختیار مالک گذارده می‌شد تا در ظرف مدت پنج سال نسبت به عمران آن اقدام کند [۳۱].

به طوری که فوقاً ملاحظه شد به موجب مواد مختلف این آیین نامه، مالک مختار بود به هر کیفیت که مصلحت بداند یکی از شقوق مختلف را انتخاب نماید و به هیچ وجه رضایت زارع شرط نبود؛ یعنی اگر مالک مثلاً شق اجاره را انتخاب می‌کرد، زارعین مکلف به تبعیت از خواسته‌ی او بودند و نمی‌شد در آن ده، شق تقسیم یا فروش و غیره را اعمال کرد...

#### چکیده‌ی جستار

در پایان این جستار، بایسته است به آنچه که در این بخش آمده است به شکل چکیده، کوتاه و گذرا، گذر شود:

۱. رژیم شاه آنچه را که به نام «اصلاحات ارضی» و رفرم اصلاحی به کار گرفت، کاستی‌ها و نادرستی‌های فراوانی به همراه داشت، به منافع و اندوخته‌های بی‌شمار مالکان و زمین‌داران آسیب نرسانید و «تقسیم ارضی»، فراگیر، همه‌جانبه و ریشه‌ای نبود و حقوق ربوده شده‌ی دهقانان و روستاییان را به همراه نداشت. از ۵۸ هزار ده، تنها هشت هزار ده مشمول اصلاحات ارضی شد و بقیه در دست مالکان بزرگ قرار داشت [۳۲].

۲. انگیزه‌ی رژیم شاه (و در واقع امریکا) از دست زدن به رفرم از بالا، نه دل سوزی برای دهقانان، کارگران و دیگر طبقات ستمدیده‌ی اجتماع بود و نه بازگرداندن حقوق از دست رفته‌ی آنان، بلکه پیشگیری از انفجار در میان توده‌های پابرنه و زیر سلطه بود. آنان بر آن بودند با این شگرد، آزادی‌خواهان را از رخنه در میان دهقانان، کارگران و دیگر توده‌های تهی‌دست باز دارند و از راه افتادن جنگ چریکی روستایی پیشگیری کنند و مالکان و فئودال‌ها را از نابودی برهانند، نیز با از کار انداختن کشاورزی ایران، بازار برای فروش غله به ایران درست کنند.

۳. نه امریکا و نه شاه در اندیشه‌ی ریشه کن کردن فئودالیته و برچیدن فئودالیسم نبودند، بلکه فریب توده‌ها، تاراج سرمایه‌ها و استواری تاج و تخت شاه و پایگاه امریکا در ایران را دنبال می‌کردند.

۴. شاه زیر فشار امریکا به پیاده کردن رفرم ارضی و دیگر رفرم‌های اصلاحی دست زد و شخصاً انگیزه‌ای برای اجرای برخی از این طرح‌ها نداشت.

۵. با «تقسیم ارضی» نمایشی، صدها هزار روستایی بی‌زمین، یا کم‌زمین که توان کشت و کار روی زمین‌هایی را که به آنان فروخته شده بود نداشتند و نیز از دادن قسط‌هایی که دولت بابت زمین‌های تقسیم شده بر دوش آنان گذاشته بود، فرامانده بودند، به شهرها کوچ کردند، روانه‌ی بازار کار شدند و شماری از آنان به عنوان «کارگران روزمزد» در کارخانه‌ها و کارگاه‌های صنعتی مالکان دیروز، مورد بهره‌برداری قرار گرفتند.

۶. برندگان واقعی رفرم اصلاحی امریکا - شاه، نه دهقانان بودند و نه توده‌های محروم و ستمدیده‌ی اجتماع، بلکه امریکا بود که با کوچ دادن بسیاری از کشاورزان به شهرها و خواباندن کار کشاورزی، ایران را به شکل بازار سیاه برای فروش گندم خود درآورد و در مرحله‌ی دوم مالکان دیروز بودند که به سرمایه‌داران بزرگ «عصر انقلاب سفید شاه» بدل شدند.

۷. «تقسیم ارضی شاه» کار کشاورزی ایران را به کلی تباہ کرد و کشور را برای فراهم کردن غله‌ی مورد نیاز، سخت به بیگانگان وابسته ساخت.

۸. رژیم شاه به سبب وابستگی تنگاتنگ به اربابان، مالکان، دیوان سالاران و لایه‌های انگلی، تا پایان دوران سلطنت نتوانست خود را از این وابستگی برهانند. هر چند در راه پیشرفت سرمایه‌داری، گام‌های برجسته‌ای برداشت.

۹. طراح اصلی رفرم ارضی، امریکا و صهیونیست‌ها بودند و هیئتی از کارشناسان صهیونیستی برای مطالعه و دادن طرح درباره‌ی «تقسیم ارضی» به ایران آمدند و سالیانی در این کشور به سر بردند و نقشه‌های جاسوس‌مابانه و ویران‌گرانه‌ی خود را زیر پوشش اجرای اصلاحات ارضی و ساختن کشاورزی نمونه، دنبال کردند.

۱۰. با طرح «اصلاحات ارضی»، مالکان بزرگ زیانی ندیدند و هرگز بر ضد رژیم شاه کوچک‌ترین حرکتی نکردند، بلکه تا روز سقوط و واژگونی رژیم شاهنشاهی، ستون فقرات آن رژیم را تشکیل می‌دادند.

پی نوشت ها: [۱]. مورخ انقلاب اسلامی.

[۲].... ژنرال ویلیامسون رئیس هیئت مستشاران نظامی امریکا در آن دوران می‌گوید که هر هفته به طور متوسط ۳۵ نماینده از کمپانی‌های مختلف از جمله سازنده و فروشنده اسلحه وارد تهران می‌شدند و برای فروش کالاهای خود به ملاقات مقامات وزارت جنگ ایران یا واسطه‌های دیگر می‌رفتند...، جنگ قدرت‌ها در ایران، باری روبین، ترجمه محمود مشرقی، ص ۱۱۰.

[۳]. در حدود يك سوم از کل سلاح‌های امریکا که به خارج صادر می‌شد، منحصر به ایران بود. از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۵۰ يك میلیارد و هشتصد میلیون دلار اسلحه به ایران فروخته شد. از سال ۱۳۵۰ تا ۵۶ دوازده میلیارد و یکصد میلیون دلار اسلحه به ایران فروخته شد.

[۴]. سوداگر، محمدرضا، رشد روابط سرمایه‌داری در ایران، ص ۱۲.

[۵]. سیاست خارجی امریکا و شاه، مارک. ج. گازیوروسکی - ترجمه فریدون فاطمی، ص ۱۷۰.

[۶]. پیشین، ص ۱۷۱.

[۷]. شیر و عقاب، جیمز، بیل، ترجمه دکتر فروزنده برلیان (جهان شاهي)، ص ۱۸۶ - ۱۸۵.

[۸]. اطلاعات - ۶ خرداد، ۱۳۴۰ - متن این پیام زیر عنوان «کندي طرفدار انقلاب دموکراتیک است!» آمده است. تکیه روی فرازهای این پیام از این نگارنده است.

[۹]. پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران، جلد سوم، ترجمه محمد رفیعی، ص ۱۴۵.

[۱۰]. محمدرضا سوداگر، پیشین، ص ۳۸۶، برگرفته از «تصویری از مسأله‌ی ارضی در ایران» نوشته محمدرضا کازرونی و «اثرات کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بر کشاورزی» از وزارت کشاورزی، اداره کل اقتصاد کشاورزی، معاونت طرح و برنامه.

[۱۱]. احمد فاروقی، ژان لوروری، پیشین، ص ۴۸.

[۱۲]. انقلاب اسلامی در ایران، پرفسور حامد الگار، ترجمه مرتضی اسعدي، حسن چیدری، ص ۶۶.

[۱۳]. نهضت امام خمینی، جلد دوم، از این نگارنده، چاپ اول، ص ۴۵۰، برگرفته از گفتار جمال عبدالناصر، رهبر فقید مصر.

[۱۴]. نامبرده پسر محمد حسین ارسنجان، از اهالی ارسنجان فارس است. (ارسنجان میان سعادت آباد و تخت جمشید قرار دارد) او بیش از سه سال نداشت که پدر خود را از دست داد و بی‌سرپرست شد. در سال ۱۳۲۱ شمسی از دانشکده‌ی حقوق در رشته‌ی علوم سیاسی فارغ التحصیل شد و به فعالیت‌های سیاسی پرداخت و به مدت سه سال از محارم و مشاوران رزم آرا بود و در سال ۱۳۳۳ با همکاری سرهنگ علی اکبر مهتدی، معاون تیمسار رزم آرا، روزنامه‌ای به نام «داریا» منتشر کرد و در آن از دولت نامبرده پشتیبانی کرد و سیاست او را مورد ستایش قرار داد.

در سال ۱۳۲۱ برای مدتی عضو حزبی به نام «میهن پرستان» شد. دیری نپایید که از این حزب جدا شد و به عضویت «حزب پیکار» در آمد. در سال ۱۳۳۲ «حزب آزادی ایران» را پایه‌گذاری کرد. ملک‌الشعراي بهار، محمود محمود، رضا آذرخشی و... از دیگر پایه‌گذاران و اعضای این حزب بودند. در پی تشکیل «حزب دموکرات ایران» از طرف قوام السلطنه، ارسنجان با موافقت بیشتر اعضای حزب خود با «دموکرات ایران» ائتلاف کرد. برخی از اعضای حزب او که گرایش مارکسیستی داشتند به «حزب توده» پیوستند. او از هواداران سرسخت قوام‌السلطنه بود. در حزب «دموکرات ایران» به عضویت کمیته‌ی مرکزی درآمد و به عنوان مسئول تشکیلات شهرستان گیلان برگزیده شد. اداره‌ی روزنامه «دموکرات» (ارگان حزب) نیز بر عهده‌ی او قرار گرفت. در دولت کوتاه قوام السلطنه در سال ۱۳۳۰ به معاونت نخست وزیر منصوب شد. در نهضت ملی شدن صنعت نفت، در آغاز با دکتر مصدق همکاری کرد و نامبرده را از خانه‌اش به مجلس برد، لیکن در پی اعدام انقلابی رزم آرا به دست شهید طهماسبی - به گمان اینکه مصدق در این نقشه، نقش داشته است - از او روی گردان شد. ارسنجان در سال ۱۳۳۷ «سازمان جوانان حزب دموکرات» را بنیاد نهاد، لیکن در پی ترور نافرجام شاه در ۱۵ اسفند آن سال که همه‌ی احزاب را به انحلال کشید، سازمان یاد شده، نیز از هم پاشید. نامبرده در سال ۱۳۳۷ در روزنامه‌ی خود به نام «داریا» از رژیم نوپای صهیونیستی به عنوان رژیم سوسیالیستی ستایش کرد. انتشار این روزنامه تا سال ۱۳۳۲ ادامه یافت. او در جریان «نهضت ملی صنعت نفت» به گمان اینکه شاه رفتنی است در روزنامه‌ی یاد شده

گاهی به دربار و مقامات درباری تاخت و به انتقاد از شاه پرداخت. ارسنجانی در سال ۱۳۲۵ با پشتیبانی قوام‌السلطنه و حزب او به عنوان نماینده‌ی مجلس شورای ملی از لاهیجان برگزیده شد و چون سن او قانونی نبود (حدافل سن قانونی برای نمایندگان مجلس شورای ملی ۳۰ سال بود) بنا بر تقاضای او تاریخ تولدش را از ۱۳۰۱ به ۱۳۹۱ خورشیدی تغییر دادند، لیکن اعتبارنامه‌ی او با استناد به نوشته‌های انتقاد آمیز او به مقام سلطنت و به زیر سوال بردن قانون اساسی، رد شد. درباره‌ی قانون اساسی نوشته بود «... قانون اساسی ایران مال زمان‌های گذشته است و برای امروز قابل اجرا نیست...»! ساواک در گزارش خود سبب اصلی رد اعتبارنامه‌ی او را مخالفت «سادچیکف» سفیر کبیر شوروی در ایران دانسته است. (پرونده‌ی دکتر حسن ارسنجانی - جلد یک - برگ شماره ۷۷ - ۷۶). در پی کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ آنگاه که امینی در کابینه‌ی سپهبد زاهدی وزیر دارایی بود، ارسنجانی نقش مشاور را برای او بازی می‌کرد و مقاله‌هایی در برخی از روزنامه‌ها در پشتیبانی از کنسرسیوم منتشر کرد. نیز مینوت نطق‌ها و گفتارهای سیاسی و رادیویی دکتر امینی از طرف او تهیه می‌شد. ارسنجانی از دوران وزارت دارایی امینی از ارتباط خود با او بهره گرفت و شماری از ۵۳ نفری را که در دوران حکومت مصدق از وزارت دارایی و اداره‌ی کل مالیات کنار گذاشته شده بودند، به کار باز گردانید. ارتباط امینی - ارسنجانی به پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بر می‌گردد. در آن روزگاری که ارسنجانی در «حزب دموکرات قوام» فعالیت می‌کرد با امینی پیوندی استوار داشت. حتی گفته شد، روزنامه‌ی «داریا» با سرمایه‌ی امینی و پشتیبانی او انتشار یافت. ارسنجانی در سال ۱۳۳۷، با اشاره‌ی امریکا برای رسیدن امینی به نخست وزیری به فعالیت‌هایی دست زد و این فعالیت‌ها تا اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ که امینی به مقام نخست وزیری رسید ادامه یافت. درباره‌ی وابستگی ارسنجانی به بیگانگان دیدگاه متفاوتی وجود دارد، شماری او را انگلیسی و برخی دیگر او را امریکایی می‌پنداشتند، لیکن واقعیت این است که دکتر حسن ارسنجانی دنباله‌رو ابرقدرتی بود که بر ایران چیره باشد و عزل و نصب دولت در ایران بنا بر خواست و سیاست آن قدرت مسلط، صورت پذیرد. از این رو، صاحب نظران، سیاستمداران و حتی هم پیاله‌های نام برده او را «حسن هفت رنگ» می‌خواندند. ساواک نیز در گزارشی دید خود را درباره‌ی او چنین آورده است:

«... حسن ارسنجانی حتی برای یک ثانیه قابل اعتماد نیست. بر حسب منافع‌ی که دارد، رنگ، دوست، ایده و افکار سیاسی عوض می‌کند. به علت جاه طلبی برای رسیدن به مقام، هر کاری که بتواند می‌کند...» (پرونده‌ی حسن ارسنجانی، جلد یک، برگ شماره ۴۳)

[۱۵]. روزنامه معاریو، چاپ تل‌آویو - ۱۳/۳/۱۹۶۲.

[۱۶]. روزنامه معاریو، چاپ تل‌آویو، ۱۰/۲۵/۱۹۶۲.

[۱۷]. پیشین، ۱۱/۱۸/۱۹۶۲.

[۱۸]. روزنامه «هارآرتص»، چاپ تل‌آویو، ۱۱/۱۸/۱۹۶۲.

[۱۹]. معاریو، ۹/۱۰/۱۹۶۲.

[۲۰]. سازمان برنامه و بودجه، سمینار بررسی مسایل کشاورزی، ۱۳۴۸/۱/۳.

[۲۱]. معاریو، ۹/۲۰/۱۹۶۲.

[۲۲]. پیشین، ۹/۲۳/۱۹۶۲.

[۲۳]. اطلاعات، ۲۳ فروردین، ۱۳۴۱.

[۲۴]. باری روبین، پیشین، ص ۹۵ - ۹۴.

[۲۵]. روزنامه «گل‌ها عام» چاپ تل‌آویو، ۶/۹/۱۹۶۲.

[۲۶]. روزنامه «ایدیوت اخرونوت» چاپ تل‌آویو، ۱۹۶۴/۱/۲.

[۲۷]. «لوموند» چاپ پاریس، ۱۹ فوریه ۱۹۶۴.

[۲۸]. نامبرده لیسانس کشاورزی از دانشکده کشاورزی کرج و فوق لیسانس در رشته‌ی جنگل از دانشگاه تهران است.

سمت‌های او در رژیم شاه از این قرار بوده است:

رئیس جنگلبانی استان گیلان، گرگان، شهنسوار، نوشهر و استان آذربایجان، رئیس اداره‌ی کل بررسی‌های مراتع، رئیس اداره‌ی کل

اصلاحات ارضی و تعاون روستایی استان تهران، مدیر کل خدمات عمومی روستایی وزارت اصلاحات ارضی و تعاون روستایی و...

[۲۹]. رضوی، سعید، اصلاحات ارضی، از انتشارات دانشگاه پدافند ملی، تاریخ انتشار: ۱۳۵۰، ص ۵۷.

[۳۰]. از نشریات «سازمان اصلاحات ارضی کل کشور»، پیشین، همان صفحه.

[۳۱]. رضوی، سعید، پیشین، ص ۶۱ - ۵۸.

[۳۲]. دکتر ارسنجان‌ی وزیر کشاورزی آن روز ایران در مصاحبه‌ای اعلام کرد: «... مطابق آمار رسمی در ایران ۵۸ هزار ده وجود دارد.

۱۵ هزار ده متعلق به خرده مالکین است، ۶ هزار ده جزو موقوفات است، ۴ هزار ده جزو املاک خالصه و سلطنتی می‌باشد و ۳۳

هزار ده به مالکان بزرگ تعلق دارد...» مجله روشنفکر ۲۴ آبان ۱۳۴۱.